

## سوره يوسف بسم الله الرحمن الرحيم

هذه السّورة مكّيه بالاتّفاق؛ وعدد آياتها مائة وإحدى عشرة (١١١) بلا خلاف؛ و كلماتها الف وسبعمائة وستّ وسبعون (١٧٧٦)؛ وحروفها سبعة آلاف ومائة وستّ وستون (٧١٦٦).

وما لها اسم سوى سورة يوسف لإشتمالها على قصّته. والغرض من هذه السورة بيان ولاية الله لعبده، الذي اخلص إيمانه به وامتلاً من محبّته بحيث لا يتغي له بدلاً ولا يلوي الى سواه، وإنّ الله تعالى يتولّى أمره ويربّيه ويحييه حياة إلهية وإن كانت الاسباب الظاهرة اجمعت على هلاكه، ويرفعه وإن توقّرت الحوادث على ضعته؛ فكلمة القته في إحدى المهالك رفعه الله تعالى من نفس ذلك السبيل وأعزه بعزّته، القاه اخوته في الجبّ وشروه بثمانٍ بخسٍ، فذهب به الى مصر وأدخله في بيت الملك والعزّة، راودته زليخا واتّهمته عند العزيز ولم تلبث الا أن اعترفت ببرائته عند النّسوة، ثمّ سجن فكان ذلك سبب قربه عند الملك وعلى هذا القياس. وبالجملة كلّما نازعه شيء من الاسباب في طريق كماله، جعله الله بعينه سبباً لرشد أمره ونجاح طلبته.

﴿الر﴾ من الحروف المقطّعة التي افتتحت بها تسع وعشرون سورة من القرآن الكريم على حرف واحد او زايد.

نحو: (ص، ق، طه، طس، الم، الر، المص، المر، وكهيعص) يجمعها قولك «صراط على حقّ نمسكه» وقيل: «في بيان معانيها إنّها تشير الى أنّ القرآن المتحدّثي به الذي عجزتم عن معارضته، مؤلّف من هذه الحروف التي تتحاورون بها ليلاً ونهاراً» او أنّها

إشارات ورموزيين الله سبحانه و بين رسوله ﷺ، وغير ذلك من الاحتمالات التي يقول المحتمل: والله أعلم بمراده منها.

﴿تلك﴾ الآيات التي نتلوها عليك من قصة يوسف ﴿آيات الكتاب المبين﴾ (١) واضح لنفسه وموضح لغيره. ويمكن أن يراد بالكتاب المبين، اللوح المحفوظ.

﴿انا انزلناه﴾ الكتاب ﴿قرآناً عربياً لعلكم تعقلون﴾ (٢) اي البسنا قصة يوسف مع ما فيها من العبر والحكم في مرحلة الانزال لباس القرائة والعربية، ثم وسع في الخطاب وعممه فقال: لعلكم تعقلون اراده أن تفهموه وتحيطوا بمعانيه ولا يلتبس عليكم.

﴿ولو جعلناه قرآناً أعجمياً لقالوا لولا فصلت آياته﴾ (فصلت (٤١): ٤٤) ﴿نحن نقص عليك أحسن القصص﴾ أحسن الاقتصاص أي على أبداع طريقه واعجب اسلوب أو أحسن القصة لما تضمنت من العبرو النكت والحكم والعجائب ﴿بما اوحينا اليك هذا القرآن﴾ بسبب إيحائنا إليك هذه السورة، ﴿وان كنت﴾ إن مخففة من الثقيلة ﴿من قبله﴾ من قبل ما اوحينا ﴿لمن الغافلين﴾ (٣) ما كان لك فيه علم قط.

ثم ابتداء سبحانه بقصة يوسف فقال: ﴿اذ قال يوسف﴾ إسم عبراني ممنوع الصرّف وهو ابن يعقوب بن إسحق، كما روى عن النبي ﷺ الكريم بن الكريم بن الكريم بن الكريم

يوسف بن يعقوب بن إسحق بن إبراهيم<sup>٢</sup>

﴿لا ييه﴾ يعقوب. وهو إسرائيل الله ومعناه عبد الله الخالص. ﴿ياأبت﴾ تأوه عوض من ياء الاضافة ﴿أني رأيت﴾ من الرؤيا لا من الرؤية ﴿أحد عشر كوكباً والشمس والقمر رأيتهم لي ساجدين﴾ (٤)

تكرار الرؤية لطول الفصل وليدلّ على اجتماعهم في السجود، ولأنّ الثاني من الرؤية لا من الرؤيا. واتي بالياء والتون للوصف بالسجود الذي هو من صفات العقلاء، وتعبيره أنّه سيفوق ويرفع قدره حتّى يخضع له ابواه وإخوته ولذلك أشفق على يوسف وخاف من إخوته عليه فقال: ﴿يا بني لا تقصص رؤياك على إخوتك﴾ وهم احد عشر: يهوذا، روبيل، شمعون، لاوى، ربالون، يشجر، دنيه دان، يغاللي، جاد، أشر، السبعة الاولون من بنت خالة يعقوب والاربعة الاخرون من سريتين وكان له اخ آخر من امه راحيل إسمه بنيامين. ﴿فيكيلواك كيداً﴾ فيحتالوا في هلاكك ﴿إنّ الشيطان للانسان عدو مبين﴾ (٥)



ظاهر العداوة. ﴿وكذلك﴾ كما رأيت في المنام ﴿يجتبيك﴾ يختارك ﴿وتك ويعلمك﴾ من تأويل الاحاديث ﴿تعبير الرؤيا وتاويل غوامض الكتب وكلمات الحكماء﴾ ويتم نعمته عليك ﴿بالتبوة﴾. والملك ﴿وعلى آل يعقوب﴾ سائر بني يعقوب ﴿كما اتمها على ابويك من قبل ابراهيم واسحق﴾ عطف بيان لابويك اي كما انعم على ابراهيم بالخلّة والانجاء من النار وعلى اسحق بانقاذه من الذبح بالفداء ﴿ان ربك عليم﴾ بمن يستحق الاجتناء ﴿حكيم﴾ (٦) يفعل الاشياء كما ينبغي.

#### مفردات

﴿مين﴾ اسم فاعل من «ابان يمين» يستعمل لازماً ومتعدّياً اي ائضح واوضحه.  
 ﴿قرآن﴾ مصدر قرأ كرجحان وكفران واسم الكتاب المنزل على محمد ﷺ.  
 ﴿قصص﴾ مصدر قصّ يقصّ اي اتبعه، كانّ الذي يقصّ الحديث يتبع ما حفظ منه شيئاً فشيئاً ويجبى بمعنى المفعول كالنبا والخبر بمعنى المنبأه والمخبره.

#### ترجمه

الف، لام، راء، اينها آيات كتاب روشن است. (١) همانا ما آن كتاب را، قرآنی بلغت عرب نازل كرديم تا تعقل كنيد. (٢) ما به وسيله وحی خود به تو اين قرآن را، بهترين خبر را گزارش می دهيم، همانا تو پيش از آن از بی خبران بودی. (٣) زمانی يوسف به پدرش گفت: ای پدر من در خواب دیدم که یازده ستاره وخورشید و ماه مرا سجده می کنند. (٤) او گفت: پسر جان خواب خویش را به برادرانت باز مگو که به تو نیرنگی زنند، همانا شیطان انسان را دشمنی آشکار است. (٥) از این قرار پروردگارت تو را بر می گزیند و به تو علم تعبیر خواب می آموزد، و نعمت خویش را بر تو و بر خاندان یعقوب کامل می کند؛ چنان که بر پدرانت ابراهیم و اسحق کامل کرد، همانا پروردگارت دانا و حکیم است. (٦)

#### اشارات و لطائف

١. آیه اول اشاره دارد که خداوند سبحان به آيات قرآن خویش توجه و عنایت مخصوص دارد، و برای هدایت بشر راهی روشن تر از آن نمی داند، از این رو در اول سوره، بشر را متوجه این جهت می کند، و در جای دیگر هم فرماید: اگر می توانید مانند قرآن را بیاورید.  
 ٢. از آیه دوم استفاده می شود که خدای متعال به لغت عربی عنایت و توجه دارد، و گویا





می فرماید اگر قرآن را به لغتی دیگر نازل می کردیم، اسرار و رموزی را که شایسته تعقل می دانیم از میان می رفت.

۳. کلمه «**احسن القصص**» اشاره دارد که اگر چه سوره یوسف به صورت داستان است، ولی آمیخته به بهترین پندهای حکیمانه و عبرت ها و معارفی است که ضامن تهذیب روح و علو نفس و تأمین سعادت انسان است، زیرا قرآن جز برای این امور نازل نشده است.

۴. جمله «**وان كنت من قبله لمن الغافلين**» اشاره دارد که قرآن، انشاء خود پیغمبر و بشری دیگر نیست بلکه وحی الهی و سخن آسمانی است که حق دارد به فرستاده خویش جرأت کند و اسناد بی خبری دهد؛ چنانکه در آیات دیگری اسناد ضلالت و لغزش و گناه هم به او داده است.

۵. خوابیدن حالتی است که بشر را با ماوراء طبیعت ارتباط می دهد. و مادی و طبیعی را اگر اندکی فکر کند، ملزم می کند به خدای بی چون و دستگاه غیبی معتقد شود؛ زیرا ارائه حوادث آینده به انسان خوابیده با ابزار و وسائل طبیعی ممکن نیست. و جناب یوسف خوابی دید که پس از چهل سال تعبیر شد، هر کس در دوران عمر، و لو یک مرتبه خوابی ببیند که در آتیه تعبیر شود، باید بداند که خدای مهربان، بدان وسیله خود را به او شناسانده است. خوابهایی که مولود افکار گذشته باشند، این اثر را ندارند.

۶. نصیحت یعقوب به پسر، اشاره به نگهداری سراسر است و سخن پیغمبر ﷺ را به یاد می آورد که فرمود: «**استعینوا علی حوائجکم بالکتمان فان کل ذی نعمة محسود، آبرای رسیدن به هدف های خویش از پنهان داشتن آنها کمک جوئید؛ زیرا مردم به هر صاحب نعمتی، حسد می برند.**»

\*\*\*

«**لقد كان في قصة يوسف وإخوته آيات دلالة من قدرة الله ولطفه بمن أخلص من عبادة وتربيته لهم للسائلين**» (۷) الراغبين في معرفة الحقایق «**اذ قالوا بعض إخوة يوسف لبعضهم ليوسف**» ابن سبع أو سبع سنين «**واخوه**» بنیامین من ایبه و امه «**أحب إلى آيينا**» یعقوب «**متا**» وهما إثنان صغيران لا كفاية فيهما ولا منفعة «**ونحن عصبه**» جماعة اقوياء فنحن أنفع لابينا منهما اولا يعجزنا الاحتيال عليه «**ان ابانا لفي ضلال مبین**» (۸) فی إعوجاج من السليقة و ذهاب عن طريق الصواب و هو التّعديل

بینا فی المحبۃ .

ثم قال بعضهم لبعض ﴿اقتلوا يوسف أو اطرحوه أرضاً﴾ بعيدة منكورة ﴿يخل لكم وجه أبيكم﴾ يخلص لكم محبته ويقبل اليكم و لا يلتفت لغيركم (وتكونوا من بعده) بعد يوسف والفراغ من امره ﴿قوماً صالحين﴾ (٩) تائبين الى الله أو يصلح امركم مع ابيكم ﴿قال قائل منهم﴾ هو يهوذا و كان احسنهم رأياً ﴿لا تقتلوا يوسف والقوه في غيابة الجب﴾ في قعر البئر التي في بيت المقدس أو بارض اردن ﴿يلتقطه بعض السياره﴾ يأخذه بعض مارة الطريق والمسافرين فيذهب به إلى ناحية اخرى ﴿إن كنتم فاعلين﴾ (١٠) بمشورتي أو إن أردتم التفریق بينه وبين ابيه .

### مفردات

﴿عصبة﴾ جماعة متعصبة متعاضدة، العشرة فصاعداً. وأصله من العصب، وهو اطباب المفاصل .

﴿ضلال﴾ العدول عن القصد في الدين او في غيره .

﴿يخل﴾ من «خلا يخلو» بمعنى خلص وصفا وهو مجزوم في جواب الامر وعطف عليه ﴿تكونوا﴾ .

﴿غيابة﴾ بمعنى الغور وما غاب عن عين الناظر؛ أي أسفل المكان و اظلمه .

### ترجمه

به راستی که در سرگذشت یوسف و برادرانش برای پرسش کنندگان عبرت‌هاست . (٧) آن دم که با یکدیگر گفتند: یوسف و برادرش نزد پدر از ما محبوب‌ترند، با آن که ما دسته‌ای نیرومندیم . همانا پدر ما انحرافی آشکار دارد . (٨) یوسف را بکشید یا به سرزمینی دورش بیندازید تا علاقه پدر متوجه شما گردد و پس از آن مردمی شایسته باشید . (٩) یکی از ایشان گفت یوسف را بکشید، اگر می‌خواهید کاری کنید او را به قعر چاه افکنید تا بعضی از مسافرانش بگیرند . (١٠)

### اشارات و لطائف

١ . از کلمه ﴿للسائلین﴾ استفاده می‌شود که نخستین شرط درک و فهم هر مطلبی تقاضای درونی و اظهار طلب و رغبت است . سوره یوسف و تمام قرآن مشحون به درس





حکمت و اندرز و سعادت انسان است؛ ولی انسانی که طالب نباشد و رغبت شنیدن نداشته باشد، کوچکترین بهره‌ای از قرآن نمی‌برد، از این رو خداوند سبحان قرآن را هدایت متقین و شفاء و رحمت مؤمنین و زیان و خسران ظالمین معرفی می‌کند.

۲. از این آیات استفاده می‌شود که پدر باید در محبت و لطف نسبت به فرزندان خویش عدالت و مساوات را رعایت کند و تا آنجا که ممکن است بعضی را بر بعضی دیگر ترجیح ندهد، تا حسادت و رقابت آنها را تحریک نکند. و اگر به نیکان آنها علاقه قلبی و غریزی بیشتری دارد در برابر دیگران اظهار نکند.

۳. پیداست که داستان یوسف اشاره به مذمت و نکوهش حسد دارد، حسود با نعمت خدا داده مبارزه می‌کند از این رو حيله و تزویرش علاج فاسد به افسد می‌شود. و برای حسود، زیان بیشتری تولید می‌کند، چنانچه در چاه انداختن یوسف، پدر را به برادرانش بی‌مهتر کرد و آتش شوق یوسف در دلش مشتعل تر گشت و عاقبت هم چنان که خدا می‌خواست فضیلت یوسف بر برادران ظاهرتر گشت.

۴. در تصمیم‌های خطرناک مانند کشتن نباید عجله کرد و رأی از خود دانایان را باید پذیرفت. برادران یوسف با پذیرفتن پیشنهاد یهوذا، خود را از شقاوت ابدی نجات دادند، زیرا گناهی کردند و پوزش خواستند و بخشیده شدند، ولی کشتن یوسف، گناهی جبران‌ناپذیر و دوزخی دائم در پی داشت.

\*\*\*

﴿قَالُوا يَا أَبَانَا لَا تَأْمَنْ عَلَىٰ يَوْسُفَ﴾ ما لك لا تتق بنا ولا تعتمدنا فی یوسف ﴿وَأَنَا لَهُ لَنَاصِحُونَ﴾ (۱۱) نرید له الخیر ﴿أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا﴾ إِلَى الصَّحْرَاءِ ﴿يُرْتَع﴾ نَشْطُ ﴿وَنَلْعَبُ وَأَنَا لَهُ لِحَافِلُونَ﴾ (۱۲) آن یناله مکروه ﴿قَالَ إِنَّهُ لِيَحْزَنُنِي﴾ يَغْمُنِي ﴿أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ﴾ لِقَلَّةِ صَبْرِي عَلَى فِرَاقِهِ ﴿وَإِخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّنْبُ﴾ لِأَنَّ الْأَرْضَ كَانَتْ مَذَابِةً وَقِيلَ: «رَأَيْ فِي الْمَنَامِ أَنَّ الذَّنْبَ شَدَّ عَلَىٰ يَوْسُفَ». ﴿وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ﴾ (۱۳) مَشْغُولُونَ ﴿قَالُوا لَنْ نَأْكُلَهُ الذَّنْبَ وَنَحْنُ عَصَبَةٌ﴾ جَمَاعَةٌ أَقْوِيَاءُ ﴿أَنَا إِذَا لَخَسِرُونَ﴾ (۱۴) ضَعْفَاءُ مَغْبُونُونَ أَوْ مَسْتَحْقُونَ، لِأَنَّ يَدْعَىٰ عَلَيْهِمُ بِالْخَسَارِ ﴿فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْتَمَعُوا﴾ عَزَمُوا جَمِيعًا ﴿أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَةِ الْجَبِّ﴾ فِي قَعْرِ الْبَيْتِ فَعَلُوا ذَلِكَ وَحَذَفَ جَوَابَ - لَمَّا - لِلدَّلَالَةِ عَلَىٰ فِجَاعَةِ الْأَمْرِ بِحَيْثُ لَا يَسِعُ الْمُتَكَلِّمُ أَنْ يَصْرِّحَ بِهِ فَقَدَ رَوَىٰ أَنَّهُمْ لَمَّا بَرَزُوا بِهِ إِلَى الصَّحْرَاءِ

اخذوا يؤذونه ويضربونه حتى كادوا يقتلوه فجعل يصيح ويستغيث فقال يهوذا: ما عاهدتموني ان لا تقتلوه فاتوا به إلى البئر فدلوه فيها ونزعوا قميصه ليلطخوه بالدم و يحتالوا على أبيهم. فقال: ردوا على قميصي اتواري به، فقالوا ادع الاحد عشر كوكبا والشمس والقمر يلبسوك ويؤنسوك؛ فلما بلغ نصفها القوه فيها فسقط في الماء ثم اوى إلى صخرة فنادوه فاجابهم، يظن رحمتهم فارادوا رضحة بصخرة فمنعهم يهوذا. ثم جاءه جبرئيل بالوحي: كما قال ﴿واوحينا إليه﴾ ليؤنس في الوحشة ويطمئن قلبه ﴿لتنبئهم بامرهم هذا﴾ لتخبرتهم بقبیح فعلهم بعد هذا الوقت وهو قوله في آخر السورة ﴿هل علمتم ما فعلتم بيوسف﴾ ﴿وهم لا يشعرون﴾ (١٥) ائتلك يوسف اولا يشعرون انا آتسناه بالوحي وازلنا عن قلبه الوحشة.

### مفردات

﴿لا تأمنا﴾ المفرد المضارع المنفي المخاطب مع ضمير المفعول واصله ﴿لا تأمنا﴾

ثم ادغم.

﴿ناصرحون﴾ من التصح وهو طلب فعل او قول فيه صلاح صاحبه و يترجم في

الفارسيّة «خير خواهی».

﴿يوتع﴾ الريع: توسع الحيوان في الرعي والانسان في التّنزّه وهو في الفارسيّة

«چريدن، چرچر کردن».

﴿ان تذهبوا به﴾ يؤؤل بذهابكم به وهو فاعل ليحزنني

﴿اجمعوا﴾ اكثر ما يقال في اتفاق الآراء: يقال: اجمع المسلمون على كذا: إتفقت

آرائهم عليه.

### ترجمه

گفتند ای پدر برای چه ما را نسبت به یوسف، امین نمی دانی؟ در صورتی که ما خیر خواه یوسف هستیم. (١١) فردا او را همراه ما بفرست تا تفریح و بازی کند که ما او را حفاظت می کنیم. (١٢) گفت: بردن او مرا غمگین می کند، می ترسم از او غافل شوید و گرگش بخورد. (١٣) گفتند: اگر با وجود ما، که دسته ای نیرومندیم، گرگش بخورد، به راستی که ما زیانکار خواهیم بود. (١٤) و چون او را بردند و تصمیم گرفتند به قعر





چاهش اندازند، بدو وحی کردیم که آنها را از این کارشان خبر خواهی داد در حالی که درك نکنند. (۱۵)

### اشارات و لطائف

۱. بزرگان گفته اند: «لا ینبغی أن یلقن الخضم الحجّة» یعنی سزاوار نیست به دشمن برهان آموختن. گویند برادران یوسف نمی دانستند گرگ انسان می خورد؛ لذا پیراهن او را به خون آلوده، ولی پاره نکردند، از این رو یعقوب هم باور نکرد که گرگ یوسفش را خورده باشد، ولی در هر حال چون به آنها گفت می ترسم گرگش بخورد، آنها یاد گرفتند و همین دروغ را پرداختند؛ والبته پیغمبران از این گونه اشتباهات معصوم نیستند. خدای مهربان را بنگر که اشتباهات پیغمبران گذشته را گوشزد این امت کند تا عبرت گیرند و تکرار نکنند.

۲. راجع به علت ابتلاء و گرفتاری یعقوب به فراق یوسف اخباری روایت شده است از این قرار:

اول: یعقوب بزغاله ای را در پیش روی مادرش سر برید.<sup>۶</sup>

دوم: فقیر گرسنه ای از او تقاضای طعام کرد و او محرومش نمود.<sup>۷</sup>

سوم: گوسفندی ماده را برای شیرش خرید و بیچه اش را از او جدا کرد تا شیرش زیاد شود.<sup>۸</sup> در هر حال اگر در صحت این روایات مناقشه ای باشد عدالت خداوند و حدیث معتبر «حسنات الابرار، سیئات المقربین» شبهه و خدشه ای ندارد.<sup>۹</sup>

\*\*\*

﴿وجاءوا اباهم عشاء﴾ لیلًا او آخر النهار لیلتسوا علی ابیهم ﴿یکون﴾ (۱۶)

فلما سمع بکاءهم فرح و قال ما لکم یا بنی و این یوسف؟ ﴿قالوا یا ابانا انا ذهنا نستیق﴾ فتسابق فی العدو او فی الرمی ﴿وترکنا یوسف عندنا﴾ ازودنا و ثیابنا لیحفظها ﴿فاکله الذئب وما انت بمؤمن لنا﴾ بمصدق لنا ﴿ولو کنا صادقین﴾ (۱۷) لسوء ظنک بنا و فرط محبتک لیوسف ﴿وجاءوا﴾ اباهم ﴿علی قمیصه بدم کذب﴾ قیل: انهم ذبحوا سخلة او ظیبة و لطحوا قمیصه بدمها ولم یمزقوا ثوبه، فلما رای القمیص و علم کذبهم ﴿قال بل سولت﴾ و سویت ﴿لکم انفسکم امرأ﴾ فصنعتموه به، فامری ﴿صبر﴾ جمیل ﴿و هو الذی لا شکوی فیہ الی الخ﴾ ﴿والله المستعان علی ما تصفون﴾ (۱۸) و هذا



ابلاغ في التوحيد والتوكل من قوله «اصبر وأستعين». و مكث يوسف في الحب ثلاثة أيام ويأتيه يهوذا كل يوم بالطعام ﴿وجاءت سيارة﴾ رفقة يسيرون من مدين إلى مصر ﴿فأرسلوا واردهم﴾ و هو مالك بن ذعر الخزاعي، ﴿فادلى﴾ فأرسل ﴿دلوه﴾ فتدلى بها يوسف؛ فلما راه ﴿قال يا بشرى﴾ النداء مجازي ﴿هذا غلام﴾:

چو آن ماه جهان آرا بر آمد ز جانش بانگ یا بشری بر آمد  
بشارت کز چنین تاریک چاهی بر آمد بس جهان افروز ماهی

﴿وامرؤه بضاعة﴾ اخفته السيارة متاعاً للتجارة وقيل: «الفاعل إخوة يوسف فان يهوذا اخبرهم فجاؤوا السيارة و قالوا لهم: هذا عبدنا أبق. وسكت يوسف خوفاً أن يقتلوه». ﴿والله عليهم بما يعملون﴾ (١٩) بما يعمل إخوة يوسف او بهذا الاسرار ﴿وشروه﴾ باعوه ﴿بشمن بخس﴾ ناقص عن القيمة ﴿دراهم﴾ لا دنائير ﴿معلودة﴾ قليلة ﴿وكانوا فيه من الزاهدين﴾ (٢٠) الراغبين عنه، لأن الملتقط للشيء متهاون به، خائف عن انتزاعه، مستعجل في بيعه، وقيل: فاعل ﴿شروه﴾ وكانوا إخوة يوسف. ١١، ثم جاءت به السيارة إلى مصر فباعه الذي اشتراه فيها.

#### مفردات

﴿متاع﴾ كل شيء يتنفع به.

﴿كذب﴾ مصدر جيء للمبالغة او بمعنى ذي كذب كما يقال للكذاب هو الكذب

بعينه.

﴿سولت﴾ زينت و سهلت والمراد وسوست إليكم أنفسكم.

﴿سيارة﴾ كثيرة السير والقافلة و الكواكب السبعة والمراد بها القافلة.

﴿وارد﴾ الذي يقصد الماء للقوم ويستسقى لهم ويستعمل في الطالب والداخل مطلقاً.

#### ترجمه

شبانگاه گریه کنان نزد پدر آمدند. (١٦) گفتند: ای پدر ما به مسابقه رفته بودیم و یوسف را نزد کالای خویش گذاشته بودیم، گرگش بخورد، ولی تو ما را تصدیق نمی کنی اگر چه راست گوئیم. (١٧) و پیراهن وی را با خونی دروغین بیاوردند، یعقوب گفت (چنین نیست) بلکه نفس شما را به کاری وسوسه کرد، صبر نیکو، بهتر است، و





خداست که در این باره از او کمک باید خواست. (۱۸) و کاروانی بیامد و سقای خویش بفرستادند، او دلو خویش به چاه انداخت؛ ناگاه گفت: مرزده باد!! اینکه غلامی است (زیبا) و او را به عنوان سرمایه‌ای پنهان داشتند و خدا از کرده آنها آگاهست. (۱۹) او را به بهایی اندک، که چند درهمی بود فروختند؛ زیرا به او پی اعتنا بودند. (۲۰)

### لطف و اشارات

۱. جمال زیبا هم مانند مال بسیار، فتنه و آفت است و این حقیقتی است که بشر متوجه آن باشد. و برای کسب مال و جمال تلاش و سعی بسیار نداشته باشد و در فقدانش اشک ماتم نریزد و خود را رنجه ورنجور نسازد.

هرآنکه گنج قناعت بگنج دنیا داد

فروخت یوسف مصری به کمترین ثمنی

۲. راجع به علت گرفتاری یوسف هم روایت شده است که وی روزی در آینه نگریست و به جمال خویش غره گشت و به جای اینکه سپاس خالق خود کند، با خود گفت اگر برده می‌بودم، قیمتی برایم پیدا نمی‌شد و از درهم و دینار فزون بودم، خداوند مهربان برای شکست غرور و تربیت وی، روزگاری پیش آورد که با چند درهم مبادله شود.<sup>۱۲</sup>

۳. دروغگو عاقبت رسوا شود؛ چنانکه برادران یوسف با پاره نکردن پیراهن یوسف رسوا شدند، در این باره استاد علامه طباطبایی در تفسیر المیزان خویش استدلالی متین دارد که حاصلش این است:

جهان خلقت طوری ساخته شده است که میان اجزاء و ابعاض آن ارتباطی از قبیل تلازم و سبب و علت و اضافه موجود است، و این ارتباط سنت قویم الهی است و هیچگاه تغییر نیابد، پس کوچکترین حادثه‌ای که در جهان رخ دهد، صدها و هزارها تغییراتی مناسب در اشیایی مرتبط با آن رخ خواهد داد و هیچگاه انسان را توانایی پنهان کردن همه آنها نیست، مثلاً اگر دانشجویی بگوید، دیشب درسم را ده بار دوره کردم یا شخصی، دیگری را کشته باشد و بگوید نکشته‌ام، صدها آثار دیگر را که در اثر این دو حادثه پیدا می‌شود باید ببوشاند و تحریف کند، و این عمل برای انسان غیر ممکن است.<sup>۱۳</sup> اینست معنی خلقت آسمان و زمین بر اساس حق و اینست معنی ﴿ان الله لا

یهدی من هو کاذب کفار﴾ (زمر: ۳۹: ۳)

و اینست معنی دولت حق و جولت باطل .

﴿وقال الذي اشتراه من مصر﴾ وهو العزيز الذي كان على خزائن مصر وإسمه قطفير والملك يومئذ ريان بن الوليد وقد آمن بيوسف ومات في حياته، روي أنهم أدخلوا يوسف في السّوق؛ فترافعوا في ثمنه حتى بلغ ما لا يقدر عليه أحد، فاشتراه العزيز<sup>١٤</sup> :

خريداران ديگر لب بيستند پس زانوی خاموشی نشستند

﴿لامراته﴾ راعيل او زليخا ﴿اكرمي مثواه﴾ ارفعى مقامه واحسنى تعهده ﴿عسى أن ينفعنا﴾ فى ضياعنا ومصالحنا ﴿او تتخلوه ولدأ﴾ نبتأه وكان عقيماً . وقال ذلك لما تفرّس فيه من الرشد ﴿وكذلك﴾ كما نجّيناه من القتل والجبّ وعطفنا عليه قلب العزيز ﴿مكتناً ليوسف فى الارض﴾ جعلناه متمكناً من الامر والنهى فى ارض مصر ﴿و لتعلمه من تاويل الاحاديث﴾ كان ذلك الانجاء والتمكين، لأنّ غرضنا ليس إلا ما تحمد عاقبته؛ من علم وعمل فالواو (واو)، زائدة او يكون تقديره دبرنا ذلك لنمكّنه ونعلمه ﴿والله غالب على امره﴾ لا يعجزه شىء فهو الفاعل لما يشاء كيف يشاء ﴿ولكن أكثر الناس لا يعلمون﴾ (٢١) إنّ الامر كلّه بيد الله ﴿ولمّا بلغ﴾ يوسف ﴿اشته﴾ منتهى شبابه وكمال عقله وهو مبدا البلوغ او بين الثلاثين والاربعين ﴿آتيه حكماً﴾ علماً بالحقايق . ومنه غلبته على شهوته حينما راودته زليخا او حكماً بين الناس ﴿وعلماً﴾ هو تاويل الاحاديث او علم الشريعة . ﴿وكذلك نجزي المحسنين﴾ (٢٢) كما جزينا يوسف على صبره نجزي كلّ من احسن عملاً .

﴿وراودته التى هو فى بيتها عن نفسه﴾ طلبت منه أن يواقعها ﴿وغلقت الابواب﴾ و كانت سبعة ﴿وقالت هيت لك﴾ اسم فعل بمعنى اقبل إلى ما مهياً لك ﴿قال معاذ الله﴾ اى اعوذ بالله معاذاً أن اجيب إلى هذا ﴿اِنَّهُ﴾ ان الشأن ﴿رتى﴾ سيدي ومالكي قطفير او الله تعالى ﴿احسن مثواى﴾ احسن تعهدي حيث امرك باكرامى او اِنَّهُ تعالى رفع منزلتى وجعلني من اولاد الانبياء ﴿اِنَّهُ لا يفلح الظالمون﴾ (٢٣) المجاوزون او الزناة ﴿ولقد همّت به﴾ قصدت مخالطته ﴿وهمّ بها﴾ مال إليها بمقتضى الطبيعة البشرية ﴿لولا أن رأى برهان ربه﴾ فى قبح الزنا حتى وصل إلى عين اليقين وتجلّى له الزنا بصورته الحقيقية ﴿كذلك﴾ الارادة ﴿لنصرف عنه السوء﴾ خيانة السيد ﴿والفحشاء﴾ الزنا ﴿اِنَّهُ من عبادنا المخلصين﴾ (٢٤) الذي اخلصهم الله اطاعته او الذين اخلصوا دينهم لله .



## مفردات

﴿مثنوی﴾ موضع الاقامه

﴿أشته﴾: مفرد على وزن الجمع، مثل الالك و هو الرصاص .

﴿راودته﴾ من المرادوة و هي المطالبة بأمرٍ بالترقق واللین و لما عدتي به ﴿على﴾

ضمّن معنى فادعته .



## ترجمه

آنکس از مردم مصر که او را خرید، به زن خود منزلتش را گرامی دار شاید ما را مفید باشد یا به فرزندیش گیریم، این چنین یوسف را در آن سرزمین جایگزین کردیم تا علم تعبیر حوادث به او آموزیم که خدا به کار خویش مسلط است ولی بیشتر مردم نمی دانند (۲۱) و چون به حدّ رشد رسید، حکمت و دانش بدو دادیم و این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم. (۲۲) و آن زنی که یوسف در خانه وی بود، خواست که یوسف باوی در آمیزد، و درها را بیست و گفت: بیا من در اختیار توام. یوسف گفت: پناه به خدا که او مرتبی من است و منزلت مرا نیکو داشته است و ستمگران رستگار نشوند. (۲۳) وی رو به یوسف کرد. و یوسف اگر برهان پروردگار خویش ندیده بود، به او رو کرده بود. چنین شد تا خیانت و بدکاری از او بگردانیم که او از بندگان مخلص ما بود. ۲۴

## لطائف و اشارات

۱. جمله ﴿والله غالب علی امره﴾ اشاره دارد که جهان خلقت مدیر و مالکی دارد که همه امورش زیر نظر و اراده او اداره می شود، انسان هم مانند هزاران موجود دیگر چند صباحی به خدمت عمران و آبادی جهان گماشته می شود و بر خلاف آنچه تصور می کند که فرمانروای آفرینش و قاهر بر طبیعت است، خودش آلت دست طبیعت و از دستیاران و فرمانبرداران آن است چنانکه قدرت ها و عظمت های دیروز، امروز افسانه هائی بیش نیستند. قدرت های امروزی هم هم چنانند و هیچ قدرتی را یارای مخالفت با مالک جهان نیست:

خدا کشتی آنجا که خواهد برد      وگر ناخدا جامه بر تن درد

بود هر کسی را دگرگونه رأی      نباشد مگر آنچه خواهد خدای

آن خداست که دست کودکی بی کس و غریب و برده و متهم و محبوس را می گیرد بر

اریکه فرمانروائی مصر می نشاند. و همچنین با موسی و ابراهیم و نوح و محمدش صلوات الله علیهم أجمعین رفتار می کند، اگر چه تمام قدرت های ظاهری و عوامل صوری به دشمنی آنها برخیزند. اگر بگوئی این مطلب را نتوان باور کرد و قدرت های بشر امروز را نتوان نادیده گرفت، می گوئیم: خدا هم پشت سر آن جمله می فرماید: ﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾



۲. جمله ﴿وَكذلك نجزی المحسنین﴾ اشاره دارد که اعطاء علم و حکمت الهی بر مردم جزاف و بی حساب نیست و قابلیت محل به وسیله خلوص و تقوی شرط است؛ چنانکه این عطیه نسبت به یوسف، در برابر صبر و تقوایی بود که وی در هیجان شهوت و تقاضای خود معشوقه و عدم هر مانعی صورت گرفت.

۳. برای عظمت شخصیت و قدرت اراده و علو همت انسان، چیزی بهتر از تقوی و ارتباط با خدا نیست. یوسف در مصر جوانی بی کس و برده و مزدور و بیگار زنی بوالهوس بود، و اگر شخصیت و اراده خود را به وسیله تقوی، تقویت نکرده بود و خدا را فراموش می کرد، تا لب پرتگاه سقوط ابدی رسیده بود؛ چگونه می تواند برده و خدمتگذار، سخن خانم مولای خویش نشنود؟! برده و مملوک در برابر فرمان آنها حق اظهار رأی و چون و چرا ندارد؛ زیرا آنها برای زر خرید خویش شخصیتی قائل نیستند و برده را در ردیف اغنام و احشام خود می دانند، ولی زلیخا نمی دانست که یوسف قطره ای است که خود را با اقیانوس بی کران غیب و معنویت متصل کرده است. و ذره ایست که گرد کره خورشید می گردد، و محال است که او سقوط کند و به پستی و ذلت تن دهد. این بود که به جای «سما و طاعة» از یوسف «معاذ الله» شنید. ولی افسوس که زلیخا نتوانست معنی حقیقی این کلمه را درک کند و از این رو باز هم به فکر شیطنت افتاد.

\*\*\*  
رتال مع علوم انسانی

﴿واستبقا الباب﴾ تسابقا إلى الباب، لأن یوسف فرّ منها لیخرج و أسرع و رائه لتمنعه ﴿وقلّت قمیصه من دبر﴾ اجتذبتّه من خلفه فشقّ طولاً ﴿والقیاسیلتها﴾ صادفا زوجها ﴿لدی الباب﴾ سبقت بالكلام لتبرء نفسها و تورى الدّنب علی یوسف ﴿قالت ما جزاء﴾ نافیة او إستفهامیة ﴿من اراد باهلك سواء﴾ زناً ﴿إلا ان یسجن او عذاب الیم﴾ (۲۵) بان یضرب بالسیاط ضرباً وجیعاً ﴿قال﴾ یوسف ﴿هی راودتنی عن نفسی﴾

هي التي طالبتني بالسوء الذي نسبتني إليه، و لو كفت عن الكذب عليه لكفت **﴿عنه﴾** عن الصدق عليها **﴿وشهدت شاهدة من اهلها﴾** هو ابن عم زليخا، فقال: **﴿إن كان قميصه قدمن قبل فصدقت و هو من الكاذبين﴾** (٢٦) لانه إذا طلبها واجهها فتدفعه عن نفسها وتشق قميصها، **﴿وإن كان قميصه قد من دبر فكذبت و هو من الصادقين﴾** (٢٧) لانه الهارب وهي الطالبة من خلفه **﴿فلما رأى﴾** زوجها **﴿قميصه قد من دبر﴾** و علم كذبتها **﴿قال إنه﴾** أى قولك: ما جزاء من اراد باهلك ... **﴿من كيد كن﴾** من حيلتك، نسبة إليهن مع كونه من امراته خاصة، لانه إنما صدر منها بما أنها من النساء. **﴿إن كيد كن عظيم﴾** (٢٨) لان النساء الطف كيداً وأنفذ حيلة، وبذلك يغلبن الرجال. **﴿يوسف﴾** حذف منه حرف التداء لقربه، وفيه تلطيف لمحلّه. **﴿اعرض عن هذا﴾** الامر و اكنمه **﴿واستغفرى لذنبك﴾** يا راعيل **﴿إنك كنت من الخاطئين﴾** (٢٩) المتعمدين للذنب و التذكير لرعاية الفاصلة أو للتغليب.

### اللغة و الادب

**﴿واستبقا الباب﴾** من الاستباق. و الافتعال يفيد تأكّد معنى فعل و جهد الفاعل و إمعانه في فعله كما في «كسب و اكتسب و حمل و احتمل و صبر و اصطبر و جهد و اجتهد و خفي و اختفي» و المراد استبقا إلى الباب كقولك، دخلت الدار. **﴿قلت﴾** من القدّ و هو الشقّ طولاً كما أنّ القطع هو الشقّ عرضاً.

**﴿الخطائين﴾** الخطأ يستعمل في فعل غير الصواب كما هنا و كما في قوله **﴿إن قتلهم كان خطا كبيرا﴾** (الاسراء: ١٧) و يستعمل أيضاً، فيما إذ اراد الحسن أو خير الحسن و يتفق منه خلافه.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ترجمه

از پی هم سوی در دویدند و زن، پیراهن یوسف را از پشت بدید و شوهرش را پشت در یافتند، زن گفت: سزای کسی که به خانواده تو قصد بد کند جز این نیست که زندانی شود یا عذابی سخت بیند؟ (٢٥) یوسف گفت: وی از من کام می خواست و یکی از کسان زن که حاضر بود، گفت: اگر پیراهن یوسف از جلو دریده شده باشد، زن راست می گوید و او دروغگو است. (٢٦) و اگر پیراهن وی از پشت دریده شده باشد، زن دروغ می گوید و او راستگو است. (٢٧) پس چون دید پیراهنش از عقب دریده است، گفت: این از مکر

زنان است که زنان مکر بزرگی دارند. (۲۸) (ای) یوسف، این را ندیده بگیر و (ای) زن از گناه خویش آمرزش بخواه که تو خطا کار بوده‌ای. (۲۹).

## عاقبت مکر و حيله

### اشارات و لطائف

بنده‌ای که تقوی پیشه کند و از راه خلوص و صفا درآید، هرگز رسوا نشود؛ زیرا خدایش دستگیری کند و برعکس، حيله گر و مکار، دیر یا زود، پرده از کارش برداشته شود و رسوا گردد به دو دلیل:

**الف:** چنانکه در سابق اشاره شد، خلقت آسمان و زمین بر حق است و هر حادثه‌ای صدها اثر ثابت و لایتغیر، نهان و آشکار از خود باقی می‌گذارد که انسان قدرت پرده انداختن روی همه آنها را ندارد؛ چنانچه زلیخا پیراهن دریده را نتوانست بپوشاند.

**ب:** خداوند مهربان و خالق زمین و آسمان، مدیر و ناظم این جهان است و همه کارها زیر نظر او اداره می‌شود و علم و عدل و قدرت او اقتضا می‌کند که از بنده مخلص دست گیرد و مجرم را کیفر دهد؛ چنانکه خدا پسر عموی زلیخا را، آنجا حاضر کرد؛ و چنان استدلال متین و محکمی را به فکر او القا نمود.

\*\*\*

ثم ذکر سبحانه، شیاع هذه القصة ﴿وقال نسوة في المدينة﴾ قال: جماعة من النساء في مصر وكنّ خمساً من السيدات ذوات الشرف ﴿امراة العزيز﴾ قطفير ﴿تراود فتاها عن نفسه﴾ تطلب مواعاة غلامها ﴿قد شغفها حباً﴾ احبته حباً، دخل شغاف قلبها ﴿إننا لنراها في ضلال مبين﴾ (۲۰) في خطا بين بدعائها مملوكها إلى الفجور بها. ﴿فلما سمعت بمكرهن﴾ سُمي قولهن مكرأ؛ لأن قصدهن، كان ان تريهن يوسف لما وصفه لهن من حسنه. ﴿ارسلت إليهن﴾ فاستضافتهن ﴿واعتدت لهن متكأ﴾ ما يتكئن عليه من الوسائد ﴿وآتت كل واحدة منهن سكيناً﴾ لتقشير الفواكه والاترج ﴿وقالت﴾ ليوسف ﴿اخرج عليهن﴾ فخرج ﴿فلما راينه اكبرنه﴾ اعظمه و تحيرن في جماله، اذ كان كالقمر ليلة البدر ﴿وقطعن ايديهن﴾ بتلك السكاكين بدل قطع الفواكه فما احسين إلا بالدم ولم يجدن الم القطع لاشتغال قلوبهن بيوسف. ﴿وقلن حاش لله﴾ سبحان الله وتعجباً من قدرته





على خلق مثله ﴿ما هذا بشراً﴾ لأن هذا الجمال غير معهود للبشر ﴿إن هذا إلا ملك كريم﴾ (٢١) لحسنه و لطافته ﴿قالت فذلكن الذي لمتنني فيه﴾ هذا هو الذي عبرتني في حبي إياه؛ كيف أصابكن في رؤيته مرة واحدة من ذهاب العقل وأنا أنظر إليه آناء ليلي ونهاري ﴿ولقد راودته عن نفسه فاستعصم﴾ فامتنع عنه او فسأل الله العصمة من فعل القبيح ﴿ولئن لم يفعل ما أمره﴾ به ﴿ليسجتنن و ليكوناً من الصاغرين﴾ (٢٢) الذليلين .  
 ثم قلن له اطع مولاتك أو خلون به و دعونه إلى انفسهن ﴿قال رب السجن أحب إلي﴾ أخف إليّ وأسهل ﴿مما يدعونني إليه﴾ من الزنا ﴿وإلا تصرف عني كيدهن﴾ الذي قد وقع وحصل ﴿أصب إليهن﴾ امل إليهن ﴿واكن من الجاهلين﴾ (٢٣) من السفهاء الذين لا يرتدعون عن القبيح او من الذين لا يعملون بعلمهم، فإنهم والجهال سواء ﴿فاستجاب له ربه﴾ دعاءه .

الذي تضمنته قوله، و إلا تصرف عني كيدهن ﴿فصرف عنه كيدهن﴾ فعصمه من مكرهن ﴿إنه هو السميع﴾ لدعاء الداعي ﴿العليم﴾ (٢٤) بأحوالهم وما يصلحهم .

### اللغة و الادب

﴿النسوة﴾ اسم جمع امرأة و تانيته بهذا الاعتبار غير حقيقي و لذلك لم تلحق فعله التاء .  
 ﴿العزیز﴾ في اللغة، المنيع بقدرته عن أن يضام . وفي لسان العرب، الملك و المراد به قطفير وزير الريان .

﴿فتى﴾ الشاب و العبد و المراد الثاني، يقال: فتأى و فتاتي أي، غلامي و جاريتي .  
 ﴿اعتدت﴾ مأخوذة من العتاد أي أحضرت و هيأت و مثله أعدت .  
 ﴿متكأ﴾ الوسادة و النمرق الذي يتكا عليه و قيل: ﴿هو الطعام من قولك إتكأنا عند فلان أي اطعمنا﴾ .<sup>١٥</sup>

﴿استعصم﴾ يدل على الامتناع البليغ و التحفظ الشديد كأنه في عصمة و هو يجتهد في الاستزادة منها نحو استمسك و استوسع الفتق او طلب العصمة من الله .  
 ﴿أصب﴾ من صبا يصبو صبوة : الميل إلى الهوى .

### ترجمه

و زنانی در شهر گفتند: زن عزیز از برده خود، کام می خواهد که فریفته او گشته و ما او



را در گمراهی آشکار می بینیم. (۳۰) پس چون نیرنگ ایشان بشنید، کس نزدشان فرستاد و مجلس ضیافتی ترتیب بداد و به هر یک از آنها کاردی (برای پوست کندن میوه) بداد و به یوسف گفت: بدر آی، چون زنها، وی را بدیدند، حیران او شدند و دست های خویش بریدند و گفتند: سبحان الله! این که بشر نیست، این فرشته ای بزرگوار است. (۳۱) زلیخا گفت: این همان است که درباره او، ملامت کرده اید، من از او کام خواستم و او به خدا پناه برد و اگر آنچه فرمانش می دهم، انجام ندهد، البته زندانی شود و خوار گردد. (۳۲) یوسف گفت: پروردگارا زندان برای من از گناهی که مرا بدان دعوت می کنند، خوش تر است و اگر تو نیرنگشان از من نگردانی به سوی آنها گرایم و از جهالت پیشگان شوم. (۳۳) پروردگارش خواسته او را اجابت کرد و نیرنگشان از او بگردانید. که او شناوداناست. (۳۴)

**اشارات و لطائف**

۱. در قضاوت نباید عجله کرد و نسنجیده و تحقیق نکرده نباید کسی را بد گفت، زنان مصر، پس از مشاهده جمال یوسف، حیران او شدند و دست های خود بریدند و بیشتر از زلیخا، مفتون و مجذوب او شدند؛ آنگاه به تقصیر خود اعتراف کردند و از لحاظ شهوت و طبع بشریت به زلیخا حق دادند.

۲. کسی که به گناهی دچار است نباید او را سرزنش و ملامت کرد؛ بلکه بیننده ابتدا باید سپاس خدا گوید که وی را از آن گناه برکنار داشته و سپس برای نهی از منکر و یاز داشتن آن بیچاره را از آن گناه، چاره جوئی کند و راهی عاقلانه در پیش گیرد. علی علیه السلام در خطبه ۱۳۸ نهج البلاغه می فرماید:

سزاوار است کسانی را که از گناه دوری گزیده اند به گنهکاران مهربانی کنند و سپاسگزاری خدا، آنها را از غیبت گنهکاران مانع شود؛ چرا یادش نیست که او هم گناهی بزرگتر دارد که خدا بر آنها پرده انداخته، ولی او از گناه برادرش پرده دری می کند، اگر بگوید: من چنین گناهی نمی کنم به خدا سوگند که پرده دری او، از آن گناه بزرگتر است. ای بنده خدا کسی را در گناه سرزنش مکن که شاید او آمرزیده شود و تو به گناه پرده دری، گرفتار و معذب گردی.

۳. مردم عادی هنگام فقر و مرض و سایر گرفتاری های دنیا در خانه خدا روند و دست به دعا بردارند، و از او مال و اولاد بسیار خواهند؛ اما اولیاء خدا، آلودگی به گناه را از بزرگترین بدبختی و شقاوت دانند و خدا را برای پاکی و نجات از آن بخوانند و رحمت و



رضوان او را طلب کنند. آدم و حوا عرضه داشتند ﴿قالا ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنكونن من الخاسرين﴾ (الاعراف (٧): ٢٣) و حضرت نوح گفت ﴿رب اغفر لي و لوالدي﴾ (نوح (١٧): ٢٨) و جناب ابراهيم عرض کرد: ﴿رب انهن اضللن كثيرا من الناس﴾ (ابراهيم (١٤): ٢٦) ﴿رب اجعلني مقيم الصلاة و من ذريتي﴾ (ابراهيم (١٤): ٤٠) و موسى عرضه داشت ﴿وادخلنا في رحمتك﴾ (الاعراف (٧): ١٥١) و خاتم پیغمبران می گفت ﴿رب فلا تجعلني في القوم الظالمين﴾ (المؤمنون (٢٣): ٩٤) و جناب يوسف هم عرض کرد ﴿رب السجن احب اليّ...﴾ (يوسف (١٢): ٣٣)

٤. از جمله ﴿و اکن من الجاهلين﴾ استفاده می شود که گنهکار، جاهل و نادان است، هر چند علوم اصطلاحی عصر خویش را بداند و مردم او را، علامه و دانشمند و فیلسوف و نابغه خوانند. از نظر قرآن کسی که مسیر صحیح غریزه جنسی خود را تشخیص ندهد جاهل است، و کسی که مشروب و مخدرات زیان آور بیاشامد، جاهل است، و کسی که به جای کار مثبت و مفید، به آرزوی کمک بخت و شانس و بردن از راه قمار بنشیند، جاهل است. و خلاصه کسی که برای راهنمایی و سرپرستی خود معبودی جز خالق مهربان خویش انتخاب کند، جاهل است. ﴿قل افغير الله تامروني اعبد آيها الجاهلون﴾ (الزمر (٣٩): ٦٤)

\*\*\*

لما ايست من يوسف، قالت لزوجها: ان هذا العبد قد فضحني في الناس و لست اطيع ان اعتذر بعذر، فلا بد ان تحبسه كما حبستني. و يمكن آتها قد البست الامر على زوجها و ارابته في برائة يوسف؛ فاستشار العزيز، اصحابه في حسه، فاشاروا عليه. و من ثم قال تعالى ﴿ثم بد الهم﴾ ظهر لهم رأي جديد ﴿من بعد ما راوا الآيات﴾ على برائة يوسف كالشهادة. و قد القميص من خلفه و اعترافها باستعصامه ﴿ليسجته حتى حين﴾ (٣٥) ليورّ كوا الذنب عليه و ينسي حديث المرادة، فسجنوه ﴿و دخل معه السجن فتيان﴾ غلامان للملك: خبازه و ساقيه، للاتهام بانها يريدان ان يسمّاه ﴿قال احدهما﴾ و هو السّاقى ﴿إني اراني﴾ في المنام ﴿اعصر خمراً﴾ اي عبأ ﴿وقال الآخر﴾ و هو الخباز ﴿إني اراني احمل فوق راسي خبزاً تاكل الطير منه، نبئنا بتاويله﴾ اخبرنا بتعبيره ﴿إنا نريك من المحسنين﴾ (٣٦) من ذوي الاحسان و الافعال الجميلة، فانه كان إذا اضاق على رجل مكانه و سعه له؛ و إن احتاج جمع له و إن مرض، قام عليه. ﴿قال لا

يأتيكما طعام ترزقانه ﴿ في منامكما ﴿ الا نباتكما بتأويله ﴿ في اليقظة او بصفته في السجن ،  
 ﴿ قبل ان ياتيكما ﴾ تأويله . و قيل : « هذا الكلام وعك منه بتسريع تأويل رؤياهما هما » .<sup>١٦</sup>  
 فالمراد بالطعام ، غذاؤهما في السجن . ﴿ ذلكما ﴾ علم التأويل ﴿ مما علمنى ربي ﴾  
 بالوحي والالهام وليس من قبل التكهن والتنجّم .



﴿ انى تركت ملة ﴾ دين ﴿ قوم لا يؤمنون بالله و هم بالآخرة هم ﴾ تأكيد ﴿ كفرون ﴾  
 (٣٧) تعليل لما قبله اي خصنى الله بهذه الكرامة لتركى دين الكافرين ﴿ و اتبعت ملة  
 آبائى ابراهيم واسحق ويعقوب ﴾ عطف تفسيري . و ذكر آباءه لتمهيد الدعوة و اظهار انه  
 من بيت النبوة ليقوي رغبتها في الاستماع إليه و الوثوق عليه ﴿ ما كان لنا ﴾ ماصح لنا  
 معشر الانبياء ﴿ ان نشرك بالله من شيء ﴾ اي شيء كان ﴿ ذلك ﴾ التوحيد والبراءة من  
 الشرك ﴿ من فضل الله علينا ﴾ بالوحي ﴿ و على الناس ﴾ بعثنا لارشادهم ﴿ ولكن اكثر  
 الناس لا يشكرون ﴾ (٣٨) نعم الله ﴿ يا صاحبي السجن ﴾ يا ساكنيه او يا صاحبي  
 فيه . ﴿ ارباب مفرقون ﴾ شتى متعددة ﴿ خيرام الله الواحد القهار ﴾ (٣٩) الغالب الذي  
 لا يقاومه غيره . و الاستفهام للتقرير .

﴿ ما تعبدون ﴾ ايها المشركون ﴿ من دونه الا اسماء سميتوها انتم و آباؤكم ﴾ ارباباً  
 و آلهة و حاكمين و هي اسماء فارغة عن المعاني لاحقيقة لها ﴿ ما انزل الله بها ﴾ بتسميتها  
 و عبادتها ﴿ من سلطان ﴾ من حجة و برهان ﴿ ان الحكم ﴾ القضاء ﴿ الا لله ﴾ فلا تجوز  
 العبادة الا له ﴿ امر ﴾ على السنة الانبياء ﴿ ان لاتعبدوا الا اياه ذلك الدين القيم ﴾ الثابت  
 المستقيم ﴿ و لكن اكثر الناس لا يعلمون ﴾ (٤٠) لعدولهم عن النظر و الاستدلال .

#### اللغة و الادب

﴿ بدا ﴾ فعل ماضٍ و فاعله مضمّر يفسره ﴿ ليسجنّته ﴾ اي بدا لهم سجنه . ﴿ خمرأ ﴾  
 من المجاز المرسل بعلاقة ما يؤل .  
 ﴿ ارانى ﴾ بصيغة المضارع حكاية عن حال الماضى و هكذا لفظة ﴿ تاكل ﴾ .

#### ترجمه

سپس با وجود آن نشانه ها که دیده بودند فکر تازه ای پیدا کردند که یوسف را چندی  
 زندانی کنند . (٣٥) دو غلام دیگر با وی به زندان شدند . یکیشان گفت : در خواب دیدم که



انگوری می فشارم. و دیگری گفت: در خواب خود را می بینم که روی سرم، نانی می برم و پرندگان از آن می خورند، ما را از تعبیر آن، آگاه کن که تو را از نیکان می بینیم. (۳۶) گفت: غذائی که خوراک شما باشد پیش از آنکه نزد شما آید، شما را از تعبیرش آگاه کنم. و این از جمله علمی است که پروردگرم به من تعلیم داده است، که من آئین گروهی را که به خدا ایمان نیاورده و همان ها آخرت را منکرند، رها کرده ام. (۳۷) من از دین پدرانم ابراهیم و اسحق و یعقوب پیروی می کنم، ما را سزاوار نیست که چیزی را، شریک خدا سازیم.

این عقیده از فضل خداست بر ما و بر مردم دیگر، ولی بیشتر مردم سپاس خدا نمی گزارند. (۳۸) ای دو یار زندانم! آیا اربابان پراکنده بهترند یا خدای یگانه مقتدر؟ (۳۹) شما (بت پرستان) جز نامهایی را که خود و پدرانتان نامیده اید، نمی پرستید و خدا دلیلی درباره آنها نازل نفرموده. فرمانروائی، مختص خداست، و فرمان داده که جز او را نپرستید، دین مستقیم، اینست. ولی بیشتر مردم نمی دانند.

### اشارات و لطائف

۱. اولیاء خدا از هر فرصتی برای هدایت و راهنمایی خلق استفاده می کنند. یوسف علیه السلام که علم تعبیر خواب را از راه وحی و الهام آموخته است. پیش از آنکه خواب رفقای زندانش را تعبیر کند و به سؤال آنها پاسخ دهد، مستمع را علاقمند و تشنه دید؛ لذا با بیانی ساده و روشن خدای یکتا را به آنها معرفی کرد و بتهایی را که ایشان می پرستیدند به ضعف و استخفاف یاد نمود.

۲. مؤمن باید در هیچ حال خدا را فراموش نکند و اقرار داشته باشد که همه نعمتهایی که پیرامون او را فرا گرفته و حتی علم و قدرت و وجود او از ناحیه خداوند است و به مصداق ﴿و اما بنعمة ربك فحدث﴾ (الضحیٰ ۹۳: ۱۱)؛ نعم الهی را اظهار کند و آنها را بخدای یکتا نسبت دهد چنانکه یوسف علیه السلام با ذکر جمله - ﴿ذلکما مما علمنی ربی﴾ - علم تعبیر خواب را به خدا انتساب داد.

۳. خود ستایی و تزکیه نفس قبیح است، ولی در مواردی که ترکش موجب اخفاء حق و اتهام پاکدامن و مفسده بزرگتر دیگری گردد مستحسن و بلکه واجب است. یوسف علیه السلام با جمله ﴿لایاتیکما طعام...﴾ خود را ستود، ولی برای اینکه رفقای زندان خود را تشنه و شیفته مواظب خود کند و خدای یکتا را به آنها معرفی فرماید.

۴. امر به معروف و نهی از منکر باید با لسانی نرم و سیمائی گرم انجام شود تا در شنونده تأثیر گذارد. یوسف علیه السلام مواعظ خود را بدون تحکم و امر و اخبار با سؤال و پرسش که ملایم ترین طریق است و شنونده را به تأمل و تفکر وامی دارد شروع کرد. در روان شناسی امروز ثابت شده است که سؤال از مجرم و خطاکار بهترین وسیله بازداشتن او از جرم و خطاست حتی به کودکی که خاکبازی می کند، باید گفت: آیا لباس تمیز و اطو کرده بهتر است یا لباس کثیف و خاک آلوده؟ قرآن درباره تشویق به آموختن علم، می گوید: ﴿هل يستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون﴾ (الزمر: ۳۹: ۹)

۵. در کلمه ﴿القهار﴾ اشاره لطیفی نهفته است و آن بیان غلبه بر آنچه مانع خواست او است. یوسف علیه السلام می فرماید: شما که بتان سنگی و چوبی و فلزی را می پرستید یا هر موجودی را که شریک خدا می سازید و از آنها برای رفاه و سعادت خود کمک می خواهید؛ آنها آن قدرت و حکومت را دارند که بر موانع دیگری که بر سر راه سعادت شما پیدا می شود، غلبه کنند یا چنین قدرتی را ندارند، اگر معبود شما چنین قدرتی نداشته باشد، شایسته کمک خواستن نیست.

\*\*\*

﴿یا صاحبی السّجن اما أحدکما﴾ و هو السّاقی ﴿فیسقی ربه﴾ سیده ﴿خمر﴾ کما کان یسقیه قبل ﴿و اما الآخر﴾ و هو الخبّاز ﴿فیصلب فتاکل الطّیر من رأسه﴾ فقالا کذبنا فقال: ﴿قضى الامر الذی فیہ تستفتیان﴾ (۴۱) قطع تاویل رویا کما الذی تطلبان فتواه و تاویله. ﴿وقال للذی ظن﴾ یوسف ﴿انه ناج منهما﴾ و هو السّاقی ﴿اذکرنی عند ربک﴾ قل لسیدک ان فی السّجن غلاما محبوسا ظلما ﴿فانساه﴾ السّاقی ﴿الشّیطان ذکر ربه﴾ ان یذکره لربه او فانسى الشّیطان یوسف ذکر الله تعالی.

﴿قلب فی السّجن بضع سنین﴾ (۴۲) ای سبعا بعد الخمس، ثم لما دنا الفرج رأى الملك رویا هالته و أشكال تعبیرها علی قومه حتى عبرها یوسف ﴿وقال الملك﴾ و هو الولید بن ریان والعزیز وزیرہ ﴿انى اری﴾ فی المنام ﴿سبع بقرات سمان﴾ خرجن من نهر یابس ﴿یاکلهن سبع عجاف﴾ یتلعت المهازیل السمان ﴿و سبع سنبلات خضر﴾ قد انعقد حبّها ﴿و اخر یابسات﴾ مدرکات فالتوت علی الخضر حتى غلبت علیها ﴿یا ایها الملا﴾ الاشراف او الجماعة ﴿افتونی فی رویای﴾ عبروها ﴿ان کتمم للرویا تعبرون﴾





(٤٣) ﴿قالوا﴾ هذه ﴿اضغاث احلام﴾ تخاليط من المنامات الباطله الكاذبه ﴿و ما نحن بتاويل الاحلام بعالمين﴾ (٤) و انما التاويل للمنامات الصادقه ﴿و قال الذى نجا منهما﴾ و هو الساقى ﴿والاكر﴾ تذكر يوسف ﴿بعد امة﴾ مدة طويلة ﴿انا انبئكم بتاويله فارسلون﴾ (٤٥) الى يوسف فاتى يوسف فى السجن و قال له : يا ﴿يوسف ايها الصديق﴾ كثير الصّدق فيما تخبر به ﴿افتنا فى سبع بقرات سمان ياكلهن سبع عجاف و سبع سنبلات خضرو اخر يابسات لعلى ارجع الى الناس﴾ الى الملك و اصحابه و العلماء ﴿لعلهم يعلمون﴾ (٤٦) تاويلها و فضلك و مكانك .

### اللغة و الادب

﴿الصاحب﴾ الملازم لغيره على وجه الاختصاص .

﴿بضع﴾ ما بين الثلاث الى التسع .

﴿عجاف﴾ العجف ذهاب السمن و وصفه اعجف و عجفاء و جمع على عجاف

حملا على السمان و قياسه عجف .

﴿اضغاث﴾ جمع الضغث و هو ما جمع من اخلاط النبات .

﴿امة﴾ جماعة من الزمان مجتمعة كما ان الامة من الناس تحصل من اجتماع الجمع

العظيم .

### ترجمه

ای یاران زندانم! اما یکی از شما ساقی آقای خود می شود؛ و اما دیگری بدار آویخته می شود و پرندگان از سر او می خورند، امری که درباره آن نظر می خواستید قطعی شد. (٤١) و به آنکس از دو تن که می دانست نجات می یابد. گفت: مرا نزد آقای خویش یاد کن ولی شیطان یاد نزد آقا را از یاد او برد، از اینرو چند سالی در زندان بماند. (٤٢) و شاه گفت: من در خواب هفت گاو فربه دیدم که هفت گاو لاغر آنها را همی خوردند و هفت خوشه سبز و دیگر خشکیده؛ ای بزرگان! اگر تعبیر خواب میدانید مرا در تعبیر خوابم نظر دهید؛ (٤٣) گفتند: این از خوابهای آشفته است و ما بتعبیر چنین خوابها واقف نیستیم. (٤٤) آن کس از آن دو تن که نجات یافته بود و پس از مدتی (یوسف را) به خاطر آورد، گفت: من از تعبیرش شما را آگاه سازم، مرا بفرستید؛ (٤٥) (سپس نزد او آمد و گفت): ای یوسف راستگو! درباره

هفت گاو فربه که هفت گاو لاغر آنها را می خورند و هفت خوشه سبز و دیگر خشکیده بما نظر ده، شاید نزد کسان باز گردم، شاید (حقیقت را) بدانند. (۴۶)

### اشارات و لطائف

۱. منظور قرآن کریم از ذکر داستان یوسف و زلیخا هدایت و ارشاد مسلمین است نه قصه گوئی و داستان سرائی. از این رو در نقل داستان به رؤوس و امهات مطالب که از آنها استفاده پند و عبرتی می شود، اکتفا می کند و بذکر جزئیات و دقایقی که مشتمل بر حکمتی و اندرزی نیست، نمی پردازد. چنانچه مشاهده می شود جزئیات خواب پادشاه و خصوصیات مجلس شور با معبران و نپذیرفتن ملک و صدها مانند این مطالب را بیان نمی کند.

۲. روایت است که: «چون یوسف علیه السلام خدا را فراموش کرد و به ساقی گفت: مرا نزد پادشاه یاد کن خدا هم او را جریمه کرد و ۷ سال دیگر در زندان بماند». <sup>۱۷</sup> چنین عملی اگر چه برای مردم عادی نیکو و مستحسن است و باید هر مظلومی برای نجات خویش تلاش و کوشش کند، ولی از جناب یوسف علیه السلام زینده نیست؛ زیرا او از هنگامی که به چاه افتاد و جبرئیل و وحی الهی به کمکش شتافت باید بدانند که وی همواره زیر نظر خدا اداره می شود و زندگی او از مجرای عادی گذشته و به دستگاه ربوبی متصل گشته است؛ چنانکه در شریعت اسلام هم وظایف اشخاص مختلف است، و روزه و ازدواج و امر به معروف و امثال آن بر اشخاصی واجب و بر دیگران حرامست.

۳. علامه طبرسی گوید: <sup>۱۸</sup> خواب دیدن بر ۳ قسم است: الف: از جانب خدا و ملک است و آن تعبیر و تأویل صحیح دارد. ب: از طرف شیطانست و آن را تعبیری نیست. ج: مربوط به اعتقاد و انکار شخص است، و پیداست که خواب پادشاه و دو یار زندانی یوسف از قسم اول بوده است تا جناب یوسف تعبیر کند و بدان وسیله نجات یابد.

۴. معبران تعبیر خواب پادشاه را نمی دانستند و برای اینکه اعتراف به جهل خود نکنند، خواب را شیطانی و اضغاث معرفی کردند، ولی سپس رسوا شدند علی علیه السلام فرماید: «من ترک قول لا ادری اصیبت مقاتله» هر کس گفتار «نمی دانم» را ترک کند به مواضع هلاکت خود رسد. (۱۹)

\*\*\*

﴿قال تزرعون﴾ ازرعوا ﴿سبع سنین دابا﴾ بجهد و اجتهاد او علی عادتکم المستمرة





و هي تاويل السبع السمان ﴿فما حصدتم فذروه في سنبله﴾ لتلاياكله السموس ﴿الا قليلا مما تاكلون﴾ (٤٧) في تلك السنين فدوسوه ﴿ثم ياتي من بعد ذلك﴾ السبع المخصبات ﴿سبع شداد﴾ مجدبات و هي تاويل السبع العجاف ﴿ياكلن﴾ تاكلونه فيهن ﴿ما قدمتم لهن﴾ من الحب في السنين المخصبات ﴿الا قليلا مما تحصنون﴾ (٤٨) تدخرون لبذور الزراعة ﴿ثم ياتي من بعد ذلك﴾ السبع المجدبات ﴿عام فيه يغال الناس﴾ من الغيث او من الغوث ﴿و فيه يعصرون﴾ (٤٩) الثمار التي تعصر او يجلبون الضروع و لم يكن هذا في روى الملك بل علمه بالوحي او بان السنة الالهية على ان يوسع على عباده بعد ما ضيق عليهم. ثم رجع الساقى اليهم بجواب يوسف ﴿و قال الملك اتوني به﴾ بيوسف ﴿فلما جاءه الرسول﴾ ليخرجه الى الملك ﴿قال﴾ للرسول ﴿ارجع الى ربك﴾ الى سيدك و هو الملك ﴿فاساله ما بال﴾ ما حال ﴿التسوه اللاتي قطعن ايديهن﴾ ليعلم براءتي و لم يذكر سيده تادبا و احترازا عن مكرها ﴿ان ربي﴾ الله ﴿بكيدهن عليم﴾ (٥٠) قادر على اظهار براءتي.

### اللغة و الادب

﴿دابا﴾ بفتح الوسط و سكونه : الجد و التعب و الاستمرار في العمل و هو على تقدير تدابون دابا او على ايقاع المصدر حالا بمعنى ذوي داب .  
﴿ذروة﴾ كدعوة بمعنى اتركوه و استغنى عن ما فيهما (وذر، و دع) تركه  
﴿تحصنون﴾ من الاحصان و هو الاحراز اي جعل الشيء في الحرز .

### ترجمه

يوسف گفت : هفت سال پياپی كشت می كنید، و هر چه درو كردید، به جز اندكى كه می خورید در خوشه گذارید. (٤٧) پس از این سالها، هفت سال، سختی و قحطی آید كه آنچه از پیش ذخیره کرده اید، در این سالها بخورید، به جز اندكى كه (برای بذر) نگه می دارید. (٤٨) و پس از این سالها سالی بیايد كه مردم باران بینند و شیر بسیار دوشند. (٤٩) شاه گفت : او را نزد من آرید، چون فرستاده پیش او آمد، گفت : سوى آقای خویش بازگرد و بگو : چه بود آن زنان را كه دستهای خویش ببریدند؛ كه پروردگار من از نیرنگشان آگاهست (٥٠)



## اشارات و لطائف

۱. مناعت طبع و علو همت یوسف را نگر، پس از ۱۲ سال زندان بی تقصیر، اکنون که شاه مملکت محتاج او شده است، بخل و امساک نمی کند و تعبیر خواب را به فرستاده می گوید؛ نه آنکه بگوید، خودم را نزد پادشاه ببر، گویا خویشتن داری و تسلط بر اعصابش چنان قوی و مستحکم است که محیط زندان او را ناراحت ندارد و تنها از تهمتی که به او بسته اند در عذاب و ناراحت است.

۲. در شرع اسلام نهی شده است از اینکه مسلمان خود را در موضع تهمت قرار دهد و کاری کند که دیگران به او بدگمان شوند؛ تا آنجا که روزی رهبر اسلام با زوجه خویش در میان کوچه سخن می گفت، مردی از اصحاب به آنها نگرست پیغمبر ﷺ فوراً فرمود: «این زن زوجه من است» تا گمان دیگری برده نشود، بنابراین، رفع اتهام هم واجبست. یوسف ﷺ از زندان بیرون نیامد مگر زمانی که از خود، رفع اتهام کرد و از زلیخا و زنان مصری، شهادت به پاکدامنی خویش گرفت، و با این عمل، کمال خردمندی و متانت و وقار خویش را ثابت کرد و برای همیشه پاکدامنی و عفت خود را در ذهن زمامداران مصری جلوه گر ساخت.

\*\*\*

﴿قال﴾ الملك لهن ﴿ما خطبكن﴾ ما شانكن و قصتكن ﴿اذ راودتن يوسف عن نفسه﴾ طلبتن منه ﴿قلن حاش لله﴾ تنزیه له ﴿ما علمنا علیه من سوء﴾ ذنب و خیانه ﴿قالت امراه العزيز الآن حصحص﴾ وضح و ظهر ﴿الحق انا راودته عن نفسه و إنه لمن الصادقين﴾ (۵۱) فی قوله: هی راودتني عن نفسي.

ثم قال يوسف: ﴿ذلك﴾ الاستبراء ﴿ليعلم﴾ العزيز ﴿أني لم اخنه بالغيب﴾ فی زوجته فی غيبته ﴿وان الله لا يهدي كيد الخائنين﴾ (۵۲) لا ينفذه و لا يسدده او لا يهديهم فی كيدهم. و فيه تعريض براعيل في خيانتها زوجها ﴿و ما ابرى نفسي﴾ لا انزهها عن السوء و الخيانة ﴿ان النفس لامارة بالسوء﴾ هي بطبعها مائلة الى الشهوات ﴿الا ما رحم ربي﴾ وقت رحمة او نفس، رحمها الله، فعصمه من السوء. ﴿ان ربي غفور رحيم﴾ (۵۳) يغفر هم النفس و يرحم من يشاء بالعصمة. ﴿وقال الملك اتوني به استخلصه﴾ اجعله خالصا ﴿لنفسی﴾ ارجع اليه في تدبير مملكتي، فجاءه الرسول و أتى به الى الملك



﴿فلما كلمه﴾ و عرف ر شده و فضله، ﴿قال إنك اليوم لدينا مكين﴾ ذو مكانة و منزلة  
﴿امين﴾ (۵۴) استدلال بكلامه على عقله؛ و بعفته على امانته.

### اللغة و الادب

﴿الخطب﴾: الامر العظيم الذي يكثر فيه التخاطب.

﴿حصحص﴾: ثبت و استقر.

﴿استخلصه﴾: من الاستخلاص و هو طلب خلوص الشيء من شائب الاشتراك.



### ترجمه

شاه به زنان گفت: سرگذشت شما زمانی که از یوسف کام می خواستید، چه بود؟ گفتند: منزله است خدا، درباره او بدی سراغ نداریم. و زن عزیز، گفت: اکنون حق جلوه گر شد؛ من از او کام می خواستم و او راستگوست. (۵۱) (یوسف گفت): چنین کردم تا عزیز بداند که من در غیاب او خیانت نکردم و خدا نیرنگ خیانتگران را به هدف نمی رساند. (۵۲) من نفس خود را تهذیب نمی کنم که نفس انسان پیوسته به گناه فرمان می دهد؛ مگر زمانی که پروردگارم ترحم کند که پروردگارم آمرزنده و مهربانست. (۵۳) شاه گفت: او را نزد من آرید تا ندیم خود، سازم؛ و چون با او مکالمه کرد گفت: تو امروز نزد ما، بلند مقام و امین هستی. (۵۴)

### اشارات و لطائف

۱. یوسف علیه السلام فرستاده را نزد شاه فرستاد و دستور داد، از زنان بپرسد و شهادت به پاکدامنی خویش را از آن ها بگیرد، برای دو علت:

اول: تبرئه خویش و پاک کردن ذهن عزیز، چنان که گذشت. دوم: ارشاد و هدایت پادشاه و رجال دولت که خائن، به مراد خویش نمی رسد و دیر یا زود رسوا می شود و این موضوع سنت متقن خداوند است که تغییر نپذیرد.

۲. برای اینکه از جمله ﴿لم اخنه بالغیب﴾ ترکیه نفس و خودستائی استشمام نشود، یوسف علیه السلام بلافاصله، کف نفس خویش را به خدای متعال نسبت داد و نفس خود و هر نفس دیگر را به طبع خویش، هواپرست و مایل به شر معرفی کرد؛ و به علاوه در سخن خویش، سه مرتبه کلمه ﴿روی﴾ را تکرار کرد تا در برابر بت پرستان، اعتراف به نعمت پروردگار خویش کرده باشد.

۳. شخصیت و هویت انسان زیر زبانش نهفته است. و مردم خردمند، از طرز سخن گفتن اشخاص، مقدار معلومات و صفات و روحیات گوینده را تشخیص می دهند. و زبان آئینه ای است که از درون و باطن انسان پرده برمی دارد؛ از این رو چون یوسف، با شاه هم سخن شد، او را مقرب درگاه خویش ساخت و در امور مملکت از فکر او کمک می خواست.

\*\*\*

﴿قال﴾ یوسف ﴿اجعلنی علی خزائن الارض﴾ و لّنی خزائن ارض مصر ﴿انی حفیظ علیم﴾ (۵۵) حافظ لما استودعنی من ان تجری فیہ خیانة، علیم بمن یتحق منها شیئا و من لا یتحق. ﴿و كذلك﴾ مثل إنجائنا یوسف من السّجن. و تقرینا إیاه من قلب الملك، ﴿مکنا لیوسف فی الارض﴾ اقدرناه علی ما یرد فی ارض مصر ﴿یتبوء﴾ ینحزل و یتصرف ﴿منها حیث یشاء﴾ لا یمنع منه لاستیلائه علی جمیعها ﴿نصب برحمتنا من نشاء﴾ نخصّ بعبائنا من اقتضت الحکمة ان نشاء له ﴿ولا نضیع اجر المحسنین﴾ (۵۶) فی الدنیا ﴿ولا اجر الاخرة خیر للذین آمنوا و کانوا یتقون﴾ (۵۷) ناجر الفاجر فی الدنیا فقط. و ناجر المؤمن المتقی فی الدنیا و الاخرة؛ ولكنّ اجر الاخرة، خیر من الدنیا؛ لدوامه و خلوصه عن الاقدار و قرانه بالتعظیم.

### اللغة و الادب

﴿اجعلنی﴾ فعل امر من الجعل و له اربعة معان :

۱. الایجاد، نحو ﴿وجعل الظلمات و النور﴾ (الانعام (۶): ۱).

۲. و الحکم، نحو ﴿و يجعلون لله البنات﴾ (النحل (۱۶): ۷).

۳. و تغییر الشیء علی حالة، نحو ﴿جعل لكم الارض فراشا﴾ (البقره (۲): ۲۲).

۴. و بمعنی افعال المقاربه، نحو ﴿جعل زید یقول﴾ و فی الآیه بمعنی الثانی.

﴿مکنا﴾ فعل ماضی من التمکین، و المكان مصدر مجردة و قیل: هو من الکنون و

مطاوعة التمکین، التمكن.

﴿یتبوء﴾ فعل مضارع. مطاوعة بولا (ای سوئی المكان له) برایش جا آماده کرد.

### ترجمه

یوسف گفت: خزینه های این سرزمین به من سپار که من نگهدار و دانایم. (۵۵)





بدین سان یوسف را در آن سرزمین، جایگزین کردیم تا هر جا خواهد در اختیارش باشد. ما رحمت خود را به هر که خواهیم، می‌رسانیم و پاداش نیکوکاران تباه نکنیم. (۵۶) و پاداش آخرت برای اهل ایمان و تقوی بهتر است. (۵۷)

### اشارات و لطائف

۱. درخواست خزانهداری یوسف از سلطان کافر برای این بود که وی زمینه را مهیا دید و فرصت را غنیمت شمرد؛ زیرا او پیغمبر بود و رسیدگی به اموال و رساندن آن‌ها به مستحقین وظیفه او بود و آمادگی زمینه، از این جهت بود که سلطان دید:

اولاً: خوابی را که دانشمندان کهنسال و مشهور مملکت از تعبیرش عاجز شدند یوسف تعبیر کرد.

ثانیا: شاه دید جوانی چند سال، بی گناه در زندان صبر کرده؛ و اکنون تا پاکدامنی خویش را ثابت نکند از آن جا خارج نشود. پس او خویشان دار و متین است.

ثالثاً: با کمال ادب پرسش کرد، داستان زنانی که دست خود بریدند، چه بود.

رابعاً: پاکدامنی او را از همه تهمت‌ها، دانست و به عفت او یقین کرد.

خامساً: ساقی، داستان عبادت و دستگیری او را در زندان برای درباریان، نقل نمود.

۲. تزکیه نفس و خود ستائی، زمانی قبیح است که: انسان بدان وسیله قصد خودنمایی و گردن فرازی داشته باشد، ولی اگر خودستائی فقط برای بیان حقیقت و جلب نظر اشخاص، به منظور بدست آوردن اختیارات بیشتری برای هدایت و ارشاد مردم و یار رسیدگی به حوائج ایشان باشد، مذموم نیست، بلکه مستحسن و واجب است؛ مانند مطالبی که انبیاء و ائمه دین درباره علم و دانش خود می‌گفتند. و ما این مطلب را در جلد اول شرح اصول کافی صفحات: ۳۰۲-۳۰۰ به مناسبتی توضیح داده‌ایم.

۳. آیه اخیر دلالت دارد که: اشخاصی که در دنیا کار و کوششی می‌کنند و هدف آن‌ها هم دنیاست، خدای مهربان ایشان را نومید نمی‌کند و تا حدی به مقصود دنیای خود می‌رسند، ولی در آخرت بهره ندارند؛ چون نه برای آن‌جا کار کرده و نه به آن اعتقاد داشته‌اند. ولی کسانی که برای آخرت کار کنند، در نعم دنیا با اهل دنیا شریکند و در آخرت نعمی، نیکوتر و پاکیزه‌تر مختص خود، دارند. و مؤید این گفتار، آیه شریفه دیگری است ﴿من كان يريد حرث الآخرة نزد له في حرثه و من كان يريد حرث الدنيا نؤته منها و ما له في

\*\*\*

ثم لما تمكّن يوسف بمصر و أصاب الناس القحط و الجوع، قصدوا مصر لاشترء الطعام. ﴿و جاء اخوة يوسف﴾ من كنعان الى مصر ليبتاروا، كسائر الناس و كانوا عشرة لأن ابن يامين كان ملازما لايه يتسلى به. ﴿فدخلوا عليه﴾ على يوسف ﴿فعرفهم و هم له منكرون﴾ لطول العهد بأربعين سنة كما قيل<sup>١١</sup> و تغيير الصوره من اللحية و الهيئه و لا اعتقادهم أنه قد هلك؛ فلم يخطر ببالهم انه، هو. ﴿ولما جهزهم بجهازهم﴾ حمل لكل رجل منهم بعيرا فقالوا: إن لنا ابا شيخا كبيرا و اخا ملازما له لم يحضرا لشدة حزنهما على اخينا المفترس للذئب فحمل لهما أيضا. ثم ﴿قال اتوني باخ لكم من ايكم﴾ لأنه اشتاقت نفس الى رؤيته ﴿الا ترون انى اوفى الكيل﴾ أتمته و لا ابخسه ﴿و انا خير المتزلين﴾ (٥٩) خير المضيفين ﴿فإن لم تاتوني به فلا كيل لكم عندي﴾ لا ابيعكم الطعام ﴿ولا تقربون﴾ (٦٠) لا تقربون داري و بلدي فجمع بين الوعد و الوعيد. ﴿قالوا سناود عنه اياه﴾ نطلبه ان يرسله معنا و نحتال على انتزاعه من يده ﴿و انا لفاعلون﴾ (٦١) ما امرتنا به. قيل: «إنه امر ترجمانا يعرف العبرانيه ليكلمهم لكيلا يعرفوه». (٢٢) فإنهم لو عرفوه ربما كانوا يهيمون في الارض حياء من ايهم ﴿و قال لفتيانهم﴾ لعيده الذين يكيلون الطعام ﴿اجعلوا بضاعتهم﴾ ثمن طعامهم من الورق أو الادم ﴿فى رحالهم﴾ في جواليقهم ﴿لعلهم يعرفونها إذا انقلبوا الى اهلهم﴾ اذا رجعوا الى اهلهم ﴿لعلهم يرجعون﴾ (٦٢) إلينا لتكرّمنا عليهم أو يردون البضاعة لزعمهم انا قد سهونا.

### اللغة و الادب

﴿منكرون﴾ اسم فاعل من الانكار ضد العرفان. و هو قلبيّ و لسانيّ و الاخير، قد يكون كاذبا و هو إذا خالف القلب؛ نحو ﴿يعرفون نعمه الله ثم ينكرونها﴾ (التحل (١٦): ٨٢) و اسم مفعوله بمعنى كلّ فعل، حكم العقل بقبحه أو توقف فيه.

﴿جهاز﴾ ما يعدّ من المتاع و غيره للمسافر و العرس و الميت.

﴿بضاعة﴾ قطعة و افرة من المال، تقتني للتجارة.

﴿رحال﴾ جمع الرّحل و هو ما يوضع على البعير للركوب و يستعمل للبعير تارة؛ و



لما يجلس عليه في المنزل أخرى.

### ترجمه

سپس برادران یوسف بر او درآمدند، او ایشان را شناخت و آنها او را نشناختند (۵۸). و چون لوازشان آماده ساخت، گفت: برادر پدری خویش را، نزد من آرید، مگر نمی بینید که من پیمانہ تمام دهم و نیکو میزبانم. (۵۹) اگر او را نیاورید، نزد من پیمانہ ندارید و نزدیک من نشوید (۶۰) گفتند: او را از پدرش خواهیم خواست و این کار می کنیم. (۶۱) و به غلامان خود گفت: بهای گندمشان را میان بارشان، نهد؛ شاید چون پیش خاندان خود بازگشتند آن را بشناسند و شاید بازآیند (یا بازآورند) (۶۲)

\*\*\*

﴿فلما رجعوا﴾ من مصر ﴿إلى إبيهم﴾ في كنعان ﴿قالوا﴾ قبل ان يفتحوا متاعهم ﴿يا أبانا منع منا الكيل﴾ في المستقبل؛ فانّ ملك مصر قال لنا: ﴿فان لم تأتونى به فلا كيل لكم عندي﴾ ﴿فارسل معنا أخانا﴾ ابن يامين فانك ان ارسلته ﴿نكتل﴾ ناخذ الطعام ﴿وإنا له لحافظون﴾ (۶۳) من ان يصيبه مكروه ﴿قال﴾ يعقوب ﴿هل آمنكم عليه الا كما امتكم على أخيه من قبل﴾ أي انكم قلتم في يوسف، كما تقولونه في أخيه، ثم ختمت فما يؤمنني من مثل ذلك؟ فالاستفهام للتوبيخ.

ثم قال ﴿فالله خير حافظا﴾ حفظ الله خير من حفظكم ﴿وهو ارحم الراحمين﴾ (۶۴) یرحم ضعفي وکبر سني ویرده علي ﴿ولما فتحوا متاعهم﴾ الذي حملوه من مصر ﴿وجلوا بضاعتهم ردت إليهم قالوا يا أبانا ما نبغى﴾ أي شيء نطلب و راء هذا الاحسان، اوفي لنا الكيل، ثم (هذه بضاعتنا ردت إلينا) لانريد منك دراهم تعطيناها للامتار ولاينبغي ان نخاف على أخينا. فمن قد احسن الينا هذا الاحسان ﴿ونمير أهلنا﴾ نجلب اليهم الطعام ﴿ونحفظ أخانا﴾ حتى نرده اليك ﴿ونزداد كيل بعير﴾ لاخينا لانه يكال لكل رجل وقر بعير ﴿ذلك كيل يسير﴾ (۶۵) سهل على الملك او الذي يدفع الينا دون اخينا شيء قليل.

### اللغة و الادب

﴿نكتل﴾ جمع المتكلم من فعل المضارع و مصدره اکتیمال بمعنی اخذ الطعام



بالكيل . و ﴿كيل بعير﴾ مقدار حمل بعير .

﴿آمنکم﴾ متکلم المضارع من مصدر «الامن» من باب علم يعلم بمعنى اطمینان القلب الى سلامة الامر .

﴿نمیر﴾ نحمل الاطعمه من بلد الى البلد و بابه : مار یمیر میرا .



### ترجمه

چون نزد پدر خویش بازگشتند گفتند: ای پدر پیمانہ کردن گندم برای ما بار دیگر ممنوع شد. برادر ما را همراه ما بفرست تا پیمانہ گیریم و از او نگهداری کنیم. (۶۳) گفت مگر شما را درباره او جز به آن صورت که بر برادرش امیتان کردم اطمینان توانم کرد؟ نگهداری خدا که او از هر مهربانی مهربان تر است. (۶۴) و چون بارهای خویش گشودند، بهاء خرید خود را یافتند که به ایشان پس داده بودند. گفتند: ای پدر دیگر چه می خواهیم این سرمایه ما است که برگردانیده اند؛ با آن برای اهل بیت خود گندم آوریم و از برادر خود نگهداری کنیم. و یکبار شتر هم اضافه می گیریم که این پیمانہ ای اندک است. (۶۵)

### اشارات و لطائف

روایت شده است که چون یعقوب در فرستادن یوسف خدا را فراموش کرد و گفت بردن او مرا غمگین کند و می ترسم گرگش بخورد، به فراق او مبتلا گشت و چهل سال غمگین بود. ولی در فرستادن بنیامین چون خدا را یاد کرد و بر او توکل نمود بدو وحی شد که چون بر ما توکل نمودی هر دو پسر را سالم بتو بازگردانیم.<sup>۳۳</sup>

\*\*\*

﴿قال لن ارسله﴾ ابن یامین ﴿معکم حتی تؤتون موثقا من الله﴾ من عهد او یمین ﴿لتاتتنی به﴾ لتردته الی ﴿الا ان يحاط بکم﴾ تغلبوا حتی لا تقدروا علی الاتیان به ﴿فلما اتوه موثقهم﴾ اعطوه عهدهم و حلفوا له کما اراد یعقوب ﴿قال الله علی ما نقول وکیل﴾ (۶۶) شاهد رقیب. ان اخلفتم انتصف لی منکم. ﴿و قال یا بنی لا تدخلوا﴾ مصر ﴿من باب واحد وادخلوا من ابواب متفرقه﴾ خاف علیهم العین او الحسد لانهم كانوا ذوي جمال و کمال و هم إخوة اولاد رجل واحد ﴿و ما اغنی عنکم من الله من شیء﴾ ما ادفع من قضاء الله شیئا ان كان قد قضی علیکم الاصابة بالعين او غير ذلك

﴿ان الحكم إلا لله﴾ لا يمانعه شيء ولا يحكم أحد سواه بشيء من السوء وغيره  
 ﴿عليه توكلت﴾ لا على أحد غيره ﴿و عليه فليتوكل المتوكلون﴾ (٦٧) وليفوضوا أمورهم  
 إليه وليثقوا به.

﴿ولما دخلوا﴾ مصر ﴿من حيث أمرهم أبوهم﴾ من ابواب متفرقه، كان لمصر أربعة  
 ابواب، فدخلوا منها متفرقين ﴿ما كان يغنى عنهم من الله من شيء﴾ لم يكن دخولهم  
 ابواب كذلك، يدفع عنهم ما أراد الله ايقاعه بهم ﴿إلا حاجة في نفس يعقوب قضاها﴾  
 لكان بيانه لبنيه كان لقضاء حاجة في نفس يعقوب وهو خوف الحسد. أو العين فأزال  
 به اضطراب قلبه أو تعليم حقيقة التوكل بينه ﴿وإنه لنوع علم لما علمناه﴾ ذو يقين و  
 معرفة بالله لاجل تعليمنا إياه ﴿ولكن أكثر الناس لا يعلمون﴾ (٦٨) مثل ما علم يعقوب.

### اللغة و الادب

﴿موتقا﴾ مصدر بمعنى المفعول و معناه العهد الذي يوثق به (پیمانی که به آن اعتماد شود).  
 ﴿لناتنتى﴾ جمع المخاطب من فعل المضارع مؤكدا بالتون الثقيله و الإلام جواب القسم.  
 ﴿وكيل﴾ الذي تعتمد عليه و تجعله نائبا عنك و توكلت عليه بمعنى إعتدته.  
 ﴿حاجة﴾ الفقر إلى شيء مع محبته و جمعها «حاجات و حوائج».

### ترجمه

يعقوب گفت: هرگز او را با شما نفرستم تا پیمانی به نام خدا دهید که او را به من باز  
 گردانید مگر این که بی چاره شوید، سپس چون پیمان خویش بدادند، گفت: خدا بر گفتار  
 ما شاهد است. (٦٦) و گفت: ای پسران، همگی از یک دروازه وارد نشوید، و از دروازه های  
 مختلف درآئید در برابر خدا، برای شما از من کاری ساخته نیست، فرمانفرمایی فقط از آن  
 خدا است، تنها بدو توکل می کنم و صاحبان توکل باید به او توکل کنند. (٦٧) و چون به  
 طریقی که پدر فرمانشان داد، داخل مصر شدند؛ آن طریق در برابر خدا به آن ها سودی  
 نداد، بلکه یعقوب حاجت درونی خویش را ادا کرد، که او داناست به آنچه تعلیمش کردیم  
 ولی بیشتر مردم نمی دانند. (٦٨)

### اشارات و لطائف

۱. ایمان به خدا یکی از فوائدش این است که بشر را در عقود و معاملات خویش با





همنوع خود مطمئن می سازد و از اضطراب و دلهره نجات می بخشد؛ و در مواردی که می خواهد اشیاء نفیس و گرانبها و یا حساس و پرخطر را که با هیچ وثیقه مالی برابری نمی کند به همنوع خود بخشد. با سوگند به خدا و در میان آوردن نام مقدس او، به پزشک گواهینامه می دهد و جان خود و مردم دیگر را به او می سپارد. و نیز با همین اعتماد قاضی را بر مسند قضاء و وکیل را در مجلس تقنین می گذارد و اسلحه خطرناک را بدست افراد دیگری می سپارد. اگر ایمان به خدا در مردمی ضعیف شود، ارکان تندرستی و اجتماعی و سیاسی آن ملت متزلزل می شود؛ و یأس و نومیدی از یک طرف و دلهره و اضطراب از سوی دیگر، افراد آن کشور را فرا می گیرد. یعقوب پیغمبر بوسیله این تکیه گاه محکم فرزند عزیزش را بدست برادران سپرد که خیانت آن ها را درباره فرزند دیگرش دیده بود.

۲. یعقوب پس از اینکه برای محافظت فرزندش، کار خود را محکم ساخت و از فرزندان پیمان و سوگند گرفت و نیز برای رفع چشم زخم آنها دستور داد، فرمود: اکنون بر خدا توکل می کنم، عمل این پیغمبر دستوریست صریح و روشن برای کسانی که توکل بر خدا را بمعنی دست روی دست گذاشتن و از کوشش و فعالیت باز ایستادن میدانند.

۳. تأثیر سوء چشم را بسیاری از دانشمندان اسلامی اعتراف کرده و ادله و شواهدی برایش ذکر نموده اند. مانند:

۱. عن النبی ﷺ ان العین حق (۲۴)

۲. و عنه ﷺ لو كان شيء يسبق القدر لسبقته العين (۲۵)

۳. پیغمبر ﷺ حسنین را به این کلمات تعویذ می فرمود: «اعیذ كما بكلمات الله ... و من كل عين»<sup>۲۶</sup>

۴. جعفر طیار پسران سفیدپوست و زیبایی داشت، مادر آن ها ترسید که ایشان را چشم زنند به پیغمبر ﷺ عرض کرد، آن ها را تعویذ کنم؟، فرمود: آری.<sup>۲۷</sup>

از دانشمندان اسلامی، ابوعلی جبائی متوفی (۳۰۳) منکر تأثیر چشم است<sup>۲۸</sup> ولی برای مدعای خویش دلیلی اقامه ننموده است. مخالفین او می گویند: چه مانعی دارد که نفس را تأثیری معنوی باشد در کسی که او را جمال و کمالی بیند، چنان که تصور دشمنی و ترس سقوط از بلندی برای نفس خود انسان مؤثر است. و باز چه مانعی دارد که گذاشتن چنین خاصیتی در بعضی از چشم ها موجب اعاده به خدا و در صورت تأثیر،





مصلحتی برای چشم خورده باشد. مانند بلاهای دیگر غیر اختیاری؛ و یا آن که خداوند حکیم جبران آن زیان را برای وی در دنیا و یا آخرت بنماید.<sup>۲۹</sup>

۴. آیه اخیر گویا اشاره به معنی توکل حقیقی دارد، و توکل حقیقی این است که انسان از مجاری و اسبابی که خداوند متعال برای جلب نفع و دفع زیان مقرر داشته است با کمال سعی و کوشش وارد شود و با وجود آن معتقد باشد که آن چه خدا خواهد عملی شود و فرار از قضاء و قدر الهی برای انسان ممکن نیست، و این حدّ وسط، دو جانب افراط و تفریط دارد که اهمال، و غرور بر قدرت بازو باشد و هر دو صفت در شرع نکوهیده و مذموم است. جناب یعقوب برای مراعات توکل واقعی از طرفی فرزندان را دستور داد از یک دروازه وارد نشوند. و از طرف دیگر به آن ها گفت: «در برابر قضاء و قدر خدا از من کاری ساخته نیست و گویا مقصود از آن چه خدا به یعقوب تعلیم فرموده و بیشتر مردم نمی دانند همین مطلب است.

\*\*\*

﴿وَلَمَّا دَخَلُوا﴾ بنوا یعقوب و فیهم ابن یامین ﴿علی یوسف﴾ فی مصر قالوا هذا اخونا الذی امرتنا ان ناتیك به فقال: احسبتم. ثمّ سألهم، فقصوا علیهم قصّة یوسف. ثمّ انزلهم و اضافهم، ثمّ ﴿آوی إلیه اخواه﴾ اجلس ابن یامین علی مائدته ﴿قال انی اخوک﴾ إطلعه علی آته اخوه بحيث لم یعلم سائر إخوته أو قال له انا اخوک مکان اخیک الهالك و لم یعترف له بالنسبة ﴿فلا تبئس﴾ لا تحزن ﴿بما كانوا یعملون﴾ (۶۹) لشیء سلف من إخوتك إلیك.

﴿فلما جهّزهم بجهازهم﴾ کال لهم الطّعام و أعطاهم ﴿جعل السقایه فی رحل اخیه﴾ امر بان یجعل مشربة الملك فی رحل بنیامین.

قیل کانت: «المشربة یا قوته حمراء تساوی ماتی ألف دینار». <sup>۲۰</sup> فجعله صواعا یکال به إکراما لآخوته، فارتحلوا وانطلقوا. (ثمّ اذن مؤذّن) نادى مناد معلنا (آیتها العیر) القافله ای اهل العیر (إیکم لسارقون) (۷۰) قیل: «إنه اراد سرقتم یوسف عن آیه». <sup>۲۱</sup> و قیل: «الجملة إستفهامیة». <sup>۲۲</sup> و قیل: «وضعها یوسف فی رحل اخیه وأخفی الامر عن أصحابه». <sup>۲۳</sup> فالتداء ممّن فقد الصّاع من مباشری کیل ﴿قالوا﴾ الاخوة ﴿واقبلوا علیهم﴾ علی طالبي السقایة ﴿ماذا تفقدون﴾ (۷۱) مالذی ضاع منکم ﴿قالوا نفقد

صواع الملك ﴿سقايته﴾ و لمن جاء به ﴿و لمن جاء به﴾ قبل التفتيش ﴿حمل بعير﴾ من البر جعل له ﴿و انا به زعيم﴾ (٧٢) أوذيه إلى من جاء به.

### اللغة و الادب

﴿العير﴾ إسم للرجال و الجمال الحاملة للميره. و قد يستعمل في كل واحد من دون الآخر.

﴿تفقدون﴾ جمع المخاطب من فعل المضارع من مصدر الفقد بمعنى عدم الشيء بعد وجوده فهو اخص من العدم لأن العدم يستعمل فيه و فيما لم يوجد بعد.

﴿صواع﴾ و كذا الصاع كان إناء يشرب به و يكال به، يذکر و يؤث و قد يعبر عن وزن المكيل به نحو زكاة الفطرة صاع من بر.

### ترجمه

و چون نزد یوسف درآمدند برادرش را پیش خود، جا داد و گفت: من برادر توام از آنچه می کرده اند، غمگین مباش. (٦٩) و چون جهاز سفرشان آماده کرد، مشربه را در بار برادرش نهاد، سپس بانگ زنی، فریاد زد: ای قافله، شما دزدانید. (٧٠) به سوی آنها رو نهادند و گفتند: چه گم کرده اید. (٧١) گفتن مشربه سلطان را گم کرده ایم، هر که آن را بیاورد يك بار شتر نزد ما دارد و من ضامن آنم. (٧٢)

### اشارات و لطائف

اشکال شده است بر مشربه نهادن یوسف در بار شتر بنیامین که این عمل موجب دروغ گفتن و تهمت زدن به بی گناه و آزار پدر و برادران گشت و چنین کار از جناب یوسف پسندیده نیست. از این رو مفسران دروغ گوئی را به جمله سؤالی و دزدیدن یوسف را از پدرش پاسخ گفته اند. و تهمت و آزار را به توطئه قبلی با برادر و مصلحت شادی ملاقات آینده، تصحیح کرده اند<sup>٢٢</sup> ولی چنانچه از آیات آینده پیداست این عمل به دستور خداوند و وحی و الهام وی بوده است و از جمله کار پاکان است که با دیگران، قیاس نشود.

﴿قالوا﴾ إخوة يوسف ﴿تالله لقد علمتم﴾ أيها القوم ﴿ما جئنا لنفسد فی الارض و ما كنا سارقین﴾ (٧٣) ای ای که تعلمون من حسن سیرتنا و معاملتنا معکم او من ردنا البضاعة التي وجدت في رحالنا انه ليس من شأننا السرقة (قالوا فما جزاؤه) جزاء





السَّرَقُ ﴿إِنْ كُتِمَ كَاذِبِينَ﴾ (٧٤) فِي عَدَمِ السَّرْقَةِ ﴿قَالُوا﴾ إِخْوَةَ يُوسُفَ: ﴿جَزَاؤُهُ مِنْ وَجْدِ الصَّوَاعِ﴾ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ ﴿أَيَّ جَزَاءِ السَّارِقِ إِسْتَرْقَاةً﴾ كَذَلِكَ نَجْزِي الضَّالِّينَ ﴿٧٥﴾ أَيَّ السَّارِقِينَ وَكَانَ جَزَاءُ السَّارِقِ فِي شَرَعِ يَعْقُوبَ أَنْ يَسْتَرْقَ سَنَةً بَدَلَ الْقَطْعِ فِي شَرِيعَتِنَا، قَالُوا ذَلِكَ ثَقَّةٌ بِكَمَالِ بَرَاءَتِهِمْ وَهُمْ عَمَّا فَعَلَ بِهِمْ غَافِلُونَ .

(فبدا) يوسف في التفتيش ﴿بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وَعَاءِ أَخِيهِ﴾ بِنِيَامِينَ لِإِزَالَةِ التَّهْمَةِ ﴿ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا﴾ السَّقَايَةَ ﴿مِنْ وَعَاءِ أَخِيهِ﴾ فَأَقْبَلُوا عَلَى بِنِيَامِينَ وَقَالُوا لَهُ: إِنَّكَ فَضَحْتَنَا وَسَوَّدْتَ وَجُوهَنَا مَتَى أَخَذْتَ هَذَا الصَّاعَ؟ فَقَالَ: وَضَعَهُ فِي رَحْلِي مِنْ وَضَعِ الدَّرَاهِمِ فِي رِحَالِكُمْ ﴿كَذَلِكَ كَدْنَا لِيُوسُفَ﴾ أَلْهَمْنَا يُوسُفَ هَذِهِ الْحِيلَةَ لِيَصِلَ خَبْرُهُ إِلَى أَبِيهِ، بَدَلَ كَيْدِهِمْ بِيُوسُفَ . ﴿مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ﴾ لِأَنَّ دِينَ الْمَلِكِ كَانَ ضَرْبَ السَّارِقِ وَضِمَانَهُ ﴿أَلَا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ أَنْ يَجْعَلَ لِيُوسُفَ عَذْرًا فِي فِعْلِهِ ﴿نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ﴾ بِالتَّقْوَى وَالتَّوْفِيقِ كَمَا رَفَعْنَا دَرَجَةَ يُوسُفَ ﴿وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ﴾ (٧٦) فَوْقَ كُلِّ عَالِمٍ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فَيَقِفُ عَلَيْهِ وَلَا يَتَعَدَّاهُ .

### اللُّغَةُ وَالْأَدَبُ

﴿نَفْسِدُ﴾ جَمْعُ الْمُتَكَلِّمِ مِنْ فِعْلِ الْمَضَارِعِ وَمَصْدَرُهُ الْإِفْسَادُ وَثَلَاثَةُ الْفِسَادِ، بِمَعْنَى خُرُوجِ الشَّيْءِ عَنِ الْإِعْتِدَالِ؛ قَلِيلًا كَانَ أَوْ كَثِيرًا، وَيَضَادُهُ الصَّلَاحُ وَيَسْتَعْمَلُ فِي النَّفْسِ وَالْبَدَنِ وَالْأَشْيَاءِ الْخَارِجَةِ عَنِ الْإِسْتِقَامَةِ .

﴿الْجَزَاءُ﴾ الْغِنَاءُ وَالْكَفَايَةُ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ﴾ (لقمان (٣١) ٣٢) وَالْجَزَاءُ أَيْضًا، مَا فِيهِ الْكَفَايَةُ مِنَ الْمَقَابِلَةِ؛ إِنْ خَيْرًا فَخَيْرٌ وَإِنْ شَرًّا فَشَرٌّ ﴿كَدْنَا﴾ جَمْعُ الْمُتَكَلِّمِ مِنْ فِعْلِ الْمَاضِي وَمَصْدَرُهُ الْكَيْدُ وَهُوَ ضَرْبٌ مِنَ الْإِحْتِيَالِ، وَقَدْ يَكُونُ مَذْمُومًا وَمَمْدُوحًا وَإِنْ كَانَ اسْتِعْمَالُهُ فِي الْمَذْمُومِ أَكْثَرَ؛ وَكَذَلِكَ الْإِسْتِدْرَاجُ وَالْمَكْرُ .

### ترجمه

گفتند: به خدا ما نیامده ایم تا در این سرزمین فساد کنیم و ما سابقه دزدی نداریم . (٧٣) گفتند: اگر دروغ بگوئید سزایش چیست؟ (٧٤) گفتند: سزایش همان کس است که در بار او یافت شود، خود او سزای آنست؛ که ما ستمگران را چنین سزای دهیم . (٧٥) تفتیش از بارهای ایشان را پیش از بار برادرش، آغاز کرد . سپس آن را از بار برادرش بیرون

آورد، برای یوسف چنین چاره‌جویی کردیم که در آئین شاه حق نداشت، برادرش را برگردد، مگر خدا بخواهد، درجات هر که را که خواهیم، بالا بریم و بالاتر از هر صاحب دانشی، دانشمندی دیگر است. (۷۶)

### اشارات و لطائف

«فساد» به معنی خروج چیزی از حد اعتدالست و چون سرقت یکی از مصادیق خروج اجتماع از حد اعتدالست، در آیه شریفه بدان معنی بکار رفته است، پیداست که عدالت، اجتماعی، بزرگترین هدف ادیان و شرایع الهی است؛ از این رو برای حفظ و بقاء این عدالت مجازات قطع ید برای سارق معین گشته است.

و شهید اول در کتاب قواعد خویش گوید:

مهمترین هدف ارسال رسل و انزال کتب، حفظ و ابقاء پنج رکن مهم است در نظام اجتماع، و آن: عقیده، جان، خرد، مال و نسب است.<sup>۳۵</sup>

و نظر به اهمیت این پنج موضوع است که شارع اسلام برای اخلاک‌گر آنها، کشتن و قطع ید و تازیانه، آن هم در مجمع عمومی معین فرموده است. دانشمند متبع شیخ محمد جواد مغنیه گوید:

تبدیل این مجازاتها به وجه نقد هر چند گزاف و بسیار باشد موجب اشاعه فساد و فحشاء و اختلال عدالت اجتماعی می‌گردد، زیرا برای اغنیا آسانست که این جنایات را مرتکب شوند و مجازاتش را با پول خود بخرند.<sup>۳۶</sup>

\*\*\*

﴿قَالُوا﴾ اخوة يوسف ﴿ان يسرق﴾ بنیامین ﴿فقد سرق اخ له﴾ هو يوسف ﴿من قبل﴾ ای لسنا نحن علی طریقه بنیامین و أخیه فان امهما راحیل لیست امنا و غرضهم من سرقة يوسف الاصلنام، فان جلدته ابو امه کان کافرا یعبد الاوثان، فامرته امه بان يسرقها و یکسرها لعلّه یترک عبادتها ففعل يوسف. و قیل: ان عمته کانت تحبه شدیداً فارادت ان تمسکه عندها و کانت منطقة اسحاق التي یتبرکون بها عندها؛ لانها اکبر ولده، فیلدتها علی وسط يوسف وادعت انه سرقتها. و کان من سنتهم، استرقاق السارق فامسکته بتلك الحيلة عندها<sup>۳۷</sup>. ﴿فاسرها﴾ فاخفي کلمتهم ﴿يوسف في نفسه ولم يلبسها لهم﴾ لم يظهرها لهم ﴿قال﴾ في نفسه او معلنا ﴿انتم شر مکانا﴾ في السرقة لانکم سرقتن. اخاکم من ایکم ﴿والله اعلم بما تصفون﴾ (۷۷) والله اعلم اسرق اخ له ام لا



﴿قالوا﴾ : مستعطفين ﴿يا ايها العزيز ان له ابا شيخا كبيرا﴾ في السن ، فلا يستطيع فراقه او في المنزلة والدين فلا يحبس ابن مثله . هو سفيه ، ضال ، يعشقه دوننا ﴿فخذ احدنا مكانه﴾ بدلا عنه على طريق الاستعباد او الاسترها ن حتى توصل الفداء اليك ﴿انا نراك من المحسنين﴾ (٧٨) الينا في الكيل والضيافه . ﴿قال معاذالله﴾ اعوذ بالله معاذنا من ﴿ان نأخذ الأ من وجدنا متاعنا عنده﴾ لاناخذ بريئا بمذنب . و لم يقل من سرق تحرزا من الكذب ﴿انا اذا الظالمون﴾ (٧٩) اذا اخذنا غير من وجد متاعنا عنده لكنا ظالمين ﴿فلما استياسوا﴾ اخوة يوسف ﴿منه﴾ من يوسف ان يخلي سبيل بنيامين ﴿خلصوا﴾ اعتزلوا خالصين عن الا جانب ﴿نجيا﴾ متناجين ، متشاورين في تدبير امرهم ، فإتهم اخذوه من ايهم بعد الموثيق المؤكده و بعد ان كانوا متهمين في حق يوسف ، فرجوعهم الى الاب بدون بنيامين ، يؤكد خيانتهم واهمالهم الموثيق ، فاجمعوا على الانقلاب جمله . ثم ﴿قال كبيرهم﴾ في السن و هو روبيل او في العقل و هو يهودا و قيل : «هو رئيسهم شمعون»<sup>٢٨</sup> ﴿الم تعلموا ان اباكم قد اخذ عليكم موثقا من الله﴾ ذكرهم حلفهم بالله في اتيان بنيامين ﴿و من قبل ما فرطتم في يوسف﴾ قصرتم في امره و لم تخفظوا عهد ابيكم من قبل متعلق بفرطتم و «ما» مزيدة ﴿فلن ابرح الارض﴾ لن افارق ارض مصر ﴿حتى ياذن لي ابي﴾ في العود اليه ﴿او يحكم الله لي﴾ بالخروج منها او بخلص اخي او بموتي او بغيرها مما يكون عذرا لي عند ابي ﴿و هو خير الحاكمين﴾ (٨٠) لا يحكم الا بالحق والعدل .

### ترجمه

گفتند : اگر او دزدی می کند برادرش نیز پیش از این دزدی کرده بود ، یوسف این را در دل گرفت و بایشان اظهار نکرد ، گفت : وضع شما بدتر است و آنچه را می گوید خدا بهتر می داند . (٧٨) گفتند : ای پادشاه ، او پدری سالخورده دارد ، یکی از ما را به جای او بگیر که ما ترا از نیکوکاران می بینیم . (٧٩) گفت پناه به خدا از اینکه بگیریم غیر کسی را که کالای خویش نزد او یافته ایم که آن هنگام ستمگر خواهیم بود . (٨٠) و چون از او نومید شدند ، برای مشورت به کناری رفتند ، بزرگشان گفت : مگر نمی دانید که پدرتان از شما به نام خدا ، پیمان گرفته و پیش از این درباره یوسف تقصیر کرده اید . من هرگز از این سر زمین نروم تا پدرم اجازه دهد . یا خدا برای من داوری کند که او بهترین داور است . (٨١)

## اللغة و الادب

﴿استيشوا﴾: جمع المذكر الغائب من فعل الماضى واصله الياس و هو قطع الطمع من الامر يقال: يشس يياس و ايس ياييس ﴿من باب علم﴾. والا استفعال للمبالغة اى يشسوا غاية الياس.

﴿نجيًا﴾: مصدر بمعنى التجوى أو صفة بمعنى المتناجي والمصدر، يعم الواحد و الجمع والذكر و الانثى. فهو هنا مصدر جازى بمعنى المتناجين.

## اشارات و لطائف

١. روایت شده است که چون يوسف سلطان مصر شد، شخصی به او گفت: ترا بسیار دوست دارم. يوسف گفت: تو را به خدا از دوستی من دست بدار که در اثر دوستی مردم مصیبت‌های بزرگ دیدم. اگر عمه‌ام مرا دوست داشت به من نسبت دزدی داد و مرا رسوا کرد: اگر پدرم مرا دوست داشت، حسد برادرانم را برانگیخت تا مرا به چاه انداختند و بیردگی افتادم اگر زلیخا مرا دوست داشت، موجب شد که ۱۲ سال در زندان بمانم<sup>۳۹</sup> این روایت مضمون آیه شریفه ﴿عسی ان تحبوا شیا و هو شر لکم﴾ (البقره: ۲۱۶) را برای ما تأکید کند.

﴿ارجعوا الی ایکم فقولوا یا ابانا ان ابنک سرق﴾ علی ظاهر الحال ﴿و ما شهدنا﴾ عندک علیه بالسرقه ﴿الا بما علمنا﴾ و شاهدها ان الصاع استخرج من وعائه ﴿و ما کنا للغیب﴾ باطن الحال ﴿حافظین﴾ (۸۱) لا ندري انه سرق ام کذبوا علیه ﴿واستل﴾ اهل القرية التي کتابها﴾ و المراد بلدة مصر ﴿والعیر التي اقبلنا فیها﴾ فكان قد صحبهم قوم من الکنعانيين ﴿وانا لصادقون﴾ (۸۲) فیما اخبرناک به. فتأمل فی الدلائل التي ذکرناها لتزول عنک الشبهه. ﴿قال بل سولت لکم انفسکم امرا﴾ زیت لکم امرا قیحا ﴿فصبر جمیل﴾ فامري صبر جمیل لا جزع معه ﴿عسی الله ان یاتینی بهم جمیعا﴾ يوسف وابن یامین و روبیل ﴿انه هو العلیم﴾ بحال عباده ﴿الحکیم﴾ (۸۳) فی تدبیر الخلق.

﴿وتولی عنهم﴾ اعرض یعقوب عن البنین ﴿و قال یا اسفی﴾ یا طول حزنی ﴿علی یوسف و ایضت عیناه من الحزن﴾ والبكاء المسبب عن الحزن. قیل: ان العبرة اذا اکثرت محقت سواد العین و قلبته الی بیاض. (۴۰) قیل: اذا کثرت العبرة فی العین فهي ترى كأنها بیضاء (۴۱) والمراد هنا، العمی بقوله ﴿فارثد بصیراً﴾ (یوسف: ۹۶) ﴿فهو کظیم﴾ (۸۴) المملو من المهم الممسک لللیظ ﴿قالوا تالله تفتوا﴾ لا تزال ﴿تذکر





يوسف ﴿تفجعا عليه﴾ حتى تكون حرضا ﴿فاسد الجسم والعقل﴾ او تكون من الهالكين ﴿  
(٨٥) الميتين﴾ قال ﴿يعقوب في جوابهم﴾ انما اشكويش ﴿شده همي﴾ و حزني الى الله ﴿  
لا اليكم﴾ و اعلم من الله ﴿من رحمته و احسانه﴾ مالا تعلمون ﴿(٨٦) انه تعالى ياتي  
بعد الشدة من حيث لا يحتسب﴾ يا بني اذهبوا فتحسبوا من يوسف و اخيه ﴿بنيامين،  
استخبروا من شأنهما و اطلبوا خبرهما﴾ و لا تياسوا من روح الله ﴿لا تقنطوا من رحمته و  
فرجه﴾ انه لا يياس من روح الله الا القوم الكافرون ﴿(٨٧) المؤمن من الله على خير  
يوجهوه في البلاء و يشكره في الرخاء و الكافر ليس كذلك.

### ترجمه

بسوی پدر خود باز گردید و بگوئید: ای پدر، پسر ت دزدی کرد، و ما جز به آنچه  
دانستیم گواهی ندهیم که ما دانای غیب نیستیم. (٨١) و پیرس از مردم شهری که آنجا  
بودیم و کاروانی که به آن آمدیم، که ما راستگو هستیم. (٨٢) گفت: دل شما چیزی  
بشما و سوسه کرد. صبری نیکو باید، شاید خدا همه را نزد من آرد که او دانا و حکیم  
است (٨٣) و از آنها روی بگردانید، و گفت: دریغا از یوسف، و دیدگانش از غم سپید  
شد و اندوه خود فرو می خورد. (٨٤) گفتند: به خدا آنقدر یاد یوسف می کنی که بیماری  
تن و روان پیدا کنی. یا بمیری. (٨٥) گفت: شکایت غم و اندوه خویش، تنها نزد خدا  
می برم و از خدا می دانم آنچه را شما نمی دانید. (٨٦) پسرانم، بروید و یوسف و برادرش  
را بجوید و از رحمت خدا، نومید مشوید که جز بی دینان، از رحمت حق نومید  
نشوند. (٨٧)

### اللغة والادب

﴿القرية﴾: الارض الجامعة لمساكن كثيرة و اصله من القرى و هو الجمع و نظيره  
البلدة و المدينة.

﴿الكظيم﴾: صفة من مصدر الكظم اي اجترع الحزن. و هو ان يمسكه في قلبه و لا  
يثبه الى غيره.

﴿تفتؤ﴾: قال ابن السكيت: يقال: ما زلت افعله و ما فتئت افعله و ما برحمت افعله  
بمعنى و كان اصله. لا تفتؤ فحذفت (لا).



﴿الحرص﴾: الفاسد في جسمه و عقله، المشرف على الهلاك.

﴿البت﴾: الهم الذي لا يقدر صاحبه على كتمانها فيئته.

﴿تحسسوا﴾: امر من التحسس و هو طلب الشيء بالحاسه و نظيره التجسس.

﴿الروح﴾: بفتح الراء - الرحمة و الفضل و الفرج و هذه الالفاظ متقاربة و بالضم

الرحمة.

### اشارات و لطائف

۱. گریستن و اندوه خوردن در فراق محبوب، طبیعی هر انسان با شعور است و خودداری از آن در اختیار انسان نیست. از این رو نهی و ممانعت از آن، تکلیف بما لا یطاق و غیر مقدور است و در هیچ آیه و روایتی از این عمل نهی نشده است؛ ولی سیلی به صورت زدن و پیراهن دریدن و سخن برخلاف حق گفتن، تحت اختیار و اراده انسان است؛ و نیز دلیل بر ضعف نفس و عدم بردباری و خویشتن داری از این رو اسلام از این اعمال نهی می کند و پیغمبر ﷺ فرزندی بنام ابراهیم داشت که در کودکی وفات نمود حضرت در فوت پسر اشک می ریخت، اصحاب که گمان می کردند او نباید گریه کند تعجب خود را اظهار داشتند، حضرت فرمود: «ان العين تدمع و ان القلب لیحزن و لانقول الا ما یرضی ربنا»<sup>۲۲</sup> یعنی دیده می گرید و دل می سوزد و جز رضای پروردگار خویش نمی گویم. یعقوب هم در ابتلاء بفرق، دو نور دیده خویش با جمله ﴿فصبر جمیل﴾ خود را تسلی داد.

۲. صبر و خویشتن داری از بهترین صفات روحی و ملکات اخلاقی انسانست. نیروی صبر انسان را در برابر حوادث و ناملایمات جهان، چون کوه استوار، راسخ و ثابت نگه می دارد، هنگام نزاع و جدال، با کمال متانت و وقار. با چند جمله سنجیده و حساب شده، خویشتن دار بر دشمن غلبه می کند، خویشتن دار هیچ گاه با دشنام و شکستن و دریدن و سوزانیدن که نتیجه ای جز پشیمانی ندارد غلبه نمی جوید، خویشتن دار، برای غلبه بر دشمن به خود آسیب نمی رساند و خودکشی نمی کند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرماید: «الحدّة ضرب من الجنون لأن صاحبها یندم، فان لم یندم فجنونه مستحکم». <sup>۲۳</sup> صبر و بردباری مولود شجاعت و قوت روحی است، نه ضعف و حقارتش، چنانکه برخی پنداشته اند: جناب یعقوب در اثر خویشتن داری، مناعت روحی و عظمت شخصیت، خویش را مدت ۲۰ سال حفظ کرد و سخنی سست و ناشایست نگفت.



و بالاخره هم، خدا او را یاری کرد و با سر بلندی و افتخار به وصال فرزندان محبوبش نایل آمد. پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سایر پیغمبران الهی هم، چنین بودند.

۳. فرج بعد از شدت از سنتهای پایدار و مستمر الهی است که قرآن و احادیث و تجربه و تاریخ مؤید آنست. «محسن تنوخی (۳۸۴) در این باره کتابی به عربی نوشته و حسین بن سعد دهستانی که از علمای قرن هفتم است آن را به فارسی ترجمه کرده است» شاهد ما در اینجا شدت مصیبت فراق، برای یعقوب است که پس از آنکه بنیامین عزیزش هم به دنبال یوسف از نظرش ناپدید گشت و دیدگانش از گریه کم نور شد، خداوند به او فرج داد و فرزندانش را به او رسانید.

۴. خداوند دوست دارد بندگانش به او حسن ظن داشته باشند و به رحمتش امیدوار باشند و سؤ ظن و یأس از رحمت خویش را از گناهان کبیره دانسته است. زیرا این دو صفت علاوه بر اینکه یک نوع توهین و سبک شمردن حضرت رحمان است، نشانه ایی از جهل و کوته فکری بنده نیز می باشد که خداوند مالک و عزیز و مقتدر و مهربان را با بندگان پست و محتاج و فقیر قیاس کرده است. جناب یعقوب این مردم را کافر نامیده است. و دانشمندان گفته اند: «لا حیاة مع الیأس و لا یأس مع الحیاة».

\*\*\*

لَمَّا قَالَ يَعْقُوبُ لَبْنِيهِ: ﴿اذهبوا فتحسبوا من يوسف وأخيه﴾ قبلوا منه فعادوا إلى مصر. ﴿فلما دخلوا عليه﴾ على يوسف ﴿قالوا يا أيها العزيز﴾ الملك القادر المنيع و كان لقب ملوك مصر يومئذ ﴿مستأ و اهلنا الضر﴾ أصابنا و من يختص بنا الفقر و الشدة و الجوع من السنين القحاط، ابتدؤا بذكر حالهم ليحزبوا العزيز، فإن رق قلبه لهم، ذكروا له مقصودهم و الآسكتوا ﴿و جئنا ببضاعة مزجاة﴾ قليلة، رديئة، قيل: «أنها كانت دراهم فسول»،<sup>٤٤</sup> و قيل: «الصوف»<sup>٤٥</sup> و قيل: «الاقط»<sup>٤٦</sup> و قيل: «امتعة رثة»<sup>٤٧</sup> ﴿فاوف لنا الكيل﴾ أرادوا أن يزيد هم شيئاً أو يساهلهم بان يقيم التاقص و الردي مقام الزائد و الجيد ﴿و تصدق علينا﴾ تفضل علينا بالمسامحة و قبول المزجاة. و على قول من جعل تحريم التصدق مختصاً به نبينا صلی الله علیه و آله فالمراد حقيقة الصدقة. او المراد تصدق علينا برد أخينا ﴿ان الله يجزي المتصدقين﴾ (٨٨) يشيهم على صدقاتهم بافضل منها. ثم لما سمع يوسف ذلك من اخوته، اغر و رقت عيناه. و قال هل علمتم ما فعلتم

بيوسف و اخيه ﴿ استفهام، يعني به استعظام القصه، اي ما اعظم ما ارتكبتم و ما اقبح ما اتيمت من ابعاد يوسف عن ابيه و القائه في الجب و ارادة قتله و بيعه بثمان بخص و التفریق بينه و بين اخيه حتى صار ذليلا فيما بينكم ﴿ اذ انتم جاهلون ﴾ (٨٩) صفح عنهم ذنبهم و لم ينسبهم الى الجهل حال الخطاب، بل ازال الخجاله عنهم و لقنهم وجه المغدر و هذا هو الغايه في الكرم. و هذا نظير قوله تعالى ﴿ ما غرك بركت الكريم ﴾ (الانشطار: ٨٢: ٦) فان جواب العبد ان يقول: ﴿ يا رب غرتي كرمك ﴾ ﴿ قالوا اناك لانت يوسف ﴾ فرغ التاج عن راسه و ﴿ قال انا يوسف ﴾ اظهر الاسم و لم يقل، انا هو تعظيما لما نزل به من استحقاق اخوته و ما عوضه الله من الظفر و النصر، اي انا الذي ظلمتموني على اعظم الوجوه و الله تعالى اوصلني الى اعظم المناصب ﴿ و هذا اخي ﴾ هذا المظلوم كظلمي ﴿ قد من الله علينا ﴾ بالاجتماع بعد طول الفرقة، و بكل خير في الدنيا و الاخرة ﴿ انه من يتق ﴾ الله باجتناّب المعاصي ﴿ و يصبر ﴾ على المصائب و اذى الناس ﴿ فان الله لا يضيع اجر المحسنين ﴾ (٩٠) لا يذهب اجر من كان هذا، حاله من غير عوض. و لم يقل اجرهم، ليفهم ان المتقين هم المحسنون.

### ترجمه

و چون نزد يوسف شدند گفتند: اي پادشاه! ما و خاندانمان بي نوا شده ايم و كالايي ناچيز آورده ايم، پيمانه تمام ده و بما بخشش کن که بخششگران را خدا پاداش مي دهد. (٨٨) گفت: آيا مي دانيد که وقتی جاهل بوديد، با يوسف و برادرش چه کرديد؟ (٨٩) گفتند: مگر تو يوسفی؟ گفت من يوسفم و اين برادر من هست، خدا بر ما منت نهاد، که هر که تقوی و بردباری پيشه کند، خدا پاداش نيکوکاران را تباه نکند. (٩٠)

### اللغة و الادب

﴿ مستأ ﴾ فعل ماض من المسّ و هو كاللمس بمعنى الافضاء الى شيء باليد من غير حائل و قيل: اللمس خاص باليد و المسّ عام، و المراد هنا الاصابة.  
 ﴿ الضر ﴾ بالضمّ و الفتح، ضدّ التضع و سوء الحال و الشدّه و قيل: الضرّ بالفتح شائع في كل ضرر و بالضمّ خاص بما في النفس كمرض و هزال.  
 ﴿ مزجاة ﴾ اسم مفعول من الازجاء و ثلاثيه ﴿ زجوج ﴾ بمعنى الدفع و السّوق قليلا



قلیلا و برفق. قال تعالی ﴿ریکم الذی یزجی لکم الفلک﴾ (الاسراء: ۱۴)؛ هذا فی اصل اللّغة و المراد هنا القلیلة الرذیئة، یدفعها کلّ تاجر رغبة عنها و احتقارا لها.

### اشارات و لطائف

اگر طبع مردم از لحاظ تأثر در برابر ناملازمات، مانند کاسه آب و حوض و چاه و نهر آب باشد، باید سعه صدر و مناعت طبع یوسف را به اقیانوس کبیر، تشبیه کرد که همه ناپاکی ها و رذائلی را که از مردم می بینند، در خود می شوید و حل می کند. یوسف بیست سال از دست برادران رنج دید و مصیبت کشید، و اکنون زمانی رسیده است که تلافی کند و آنها را کیفر دهد. اگر به جای یوسف دیگری می بود، که شخصیت و ظرفیتش به مقدار کاسه و حوض و نهر می بود، کیفری در حد کشتن و تبعید و رسوا کردن، مقرر می داشت؛ ولی یوسف عزیز حاضر نیست کلمه ای بگوید که برای یک لحظه آنها را خجالت دهد، علاوه برآنکه در خطاب خویش اخبار را به استفهام، تبدیل می کند، بلافاصله در آخر جمله طریق عذرخواهی را به آنها تعلیم می دهد. آن هم عذری که قابل پذیرش است که جهل و نادانی باشد؛ زیرا ممکن است اگر یوسف به آنها تعلیم نمی داد، خودشان برای عذرخواهی به محبت بسیار پدر نسبت به وی و بی اعتنایی نسبت به ایشان و حسادت و غرور جوانان متمسک می شدند که همه عذری بدتر از گناه بود.

\*\*\*

﴿قالوا﴾ قال الاخوة فی جواب یوسف: ﴿تالله لقد آثرک الله علینا﴾ فضلك الله علینا بالعلم و الحلم و العقل و الملك ﴿وان﴾ و انّ شأننا و حالنا ﴿کتا لخاطین﴾ (۹۱) اعترفوا بالخطا و الذنب استجلابا لعفوه و استجدابا لصفحہ ﴿قال لا تریب علیکم الیوم﴾ لا توبیخ و لا تعیر علیکم، و قد انقطع عنکم توبیخی عند اعترافکم بالذنب. اقول: لما فتح رسول الله ﷺ مکة التفت الی الناس فقال: ماذا تقولون و ماذا تظنون؟ فقالوا: ابن عمّ کریم، فقال: اقول ما قال اخي یوسف، لا تریب علیکم الیوم ﴿یغفر الله لکم﴾<sup>۴۸</sup>. هذا بمنزلة التعلیل لقوله ﴿لا تریب علیکم﴾، و بعض القراء و قفوا علی ﴿علیکم﴾ فالیوم، متعلق بیغفر الله لکم. ﴿و هو ارحم الراحمین﴾ (۹۲) فی عفوه عنکم او فی صنیعه بی حتی جعلني ملکا. ﴿اذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی وجه ابی یات بهییرا﴾ قال المفسرون<sup>۴۹</sup>: لما عرفهم یوسف نفسه، سالهم عن ابیه، فقالوا: ذهب



عیناه، فأعطاهم قمیصه بوحي من الله تعالى . و قيل : «أنه اعلم ان إياه ما صار اعمى ، بل ضعف بصره . من كثرة البكاء و ضيق القلب»<sup>۹۰</sup> و القاء القمیص علیه یشرح صدره و یفرح قلبه فیزیل ضعف بصره، و هذا المقدار مما یؤیده القوانین الطبیة و الطبیعیة و الحامل للقمیص هو یهوذا، قال : انا احزنته لحمل القمیص الملطخ بالدم فافرحه كما احزنته، قيل : حملة و هو حاف من مصر الی کنعان و بینهما ثمانین فرسخا .<sup>۹۱</sup> ﴿و اتونی باهلکم اجمعین﴾<sup>۹۲</sup> جمیع من شمله لفظ الاهل من الرجال و النساء و الدراری، قيل : كانوا نحو سبعین .<sup>۹۳</sup> و قيل : ثلاثة و تسعین .<sup>۹۴</sup>



### ترجمه

گفتند : به خدا سوگند که خدا ترا بر ما برتری داده و به راستی ما خطاکار بوده ایم . (۹۱) گفت : اکنون ملامتی بر شما نیست ، خدا شما را می آموزد که او از همه مهربانتر است . (۹۲) این پیراهن را ببرید و به صورت پدرم ، بیندازید تا چشمش روشن شود (بینا گردد) و همه خاندان خود را نزد من آرید . (۹۳)

### اللغة و الادب

﴿خاطئين﴾ جمع الخاطيء و هو اسم فاعل بمعنى من يتعمد الذنب والمخطيء - من باب الافعال - بمعنى من يخطي القصد، اي من يريد الصواب فيصير الى غيره . و ﴿ان﴾ مخففة من الثقيلة، و علامتها وجود اللام و فعل الكون .  
﴿يات بصيرا﴾، اي يصير بصيرا، فعلاها بعضهم من اخوات كان، و هو شاذ، و قيل : المعنى يات الی و هو بصير .<sup>۹۴</sup>

### عفو پروردگار

### اشارات و لطائف

اگر یوسف را که یکی از بندگان خداست چنان عفو و گذشتی باشد که آن همه جرم و تقصیر را از برادران خویش ببخشد، انسان فکر می کند که خدای رحمان و رحیم و بلکه «ارحم الراحمین» چنان که یوسف گفت، چرا باید آن همه عذابهای دردناک را برای بندگان گنهکارش در آخرت آماده کند و در قرآنش بطور مکرر گوشزد کند، ولی باید توجه داشت که :



اولاً: همه آن عذابها در صورت عدم توجه و انکار و کفر و عناد و لجاج بندگانست و گرنه در صورت اعتراف و پشیمانی بنده می فرماید: ﴿لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذَّنُوبَ جَمِيعًا﴾ (الزمر (۳۹): ۵۳) و می فرماید: ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾ (طه (۱۲): ۸۲) و نیز موضوع مغفرت را بیش از ۱۹۰ بار در قرآنش ذکر فرموده است.

ثانیاً: بخشش و آمرزش او نسبت به حقوق خودش درست است ولی نسبت به حق الناس عدالتش خدشه دار می شود.

ثالثاً: عذاب آخرت در صورت عدم توبه، اثر ذاتی گناه است. و همان تجسم عملی است که دانشمندان اسلامی آن را با تبدیل نیرو به ماده، توجیه و تقریب می کنند و عارف رومی در این باره می گوید:

چون زد ست زخم بر مظلوم رست      آن درختی گشت از آن زقوم رست  
چون زخشم آتش تو در دلها زدی      سایه نار جهنم آمدی  
آن سخن های چو مار و کژدمت      مار و کژدم گردد و گیرد دمت  
خلاصه سخن آنکه: عذاب دوزخ را خالق انسان و جهان آفریده و گنهکاران را به آن وعده داده است. او خلف وعده نمی کند و داعی بر دوزخ هم ندارد.

\*\*\*

﴿وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ﴾ لَمَّا خَرَجْنَا الْقَافِلَةَ وَانْفَصَلَتْ مِنْ مِصْرَ مَتَوَجِّهَةً نَحْوَ الشَّامِ  
﴿قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ﴾ يَعْقُوبُ لِأَوْلَادِهِ الَّذِينَ كَانُوا عِنْدَهُ ﴿أَنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ﴾ أَوْحَى اللَّهُ  
إِلَيْهِ حَمَلَ الْقَمِيصِ، فَأَخْبَرَهُمْ بِهَ كُنْيَاةٍ. وَ لَدَلِكَ لَمْ يَقُلْ ﴿أَنِّي لَأَشْمُ رِيحَ يُوسُفَ﴾ وَقِيلَ:  
﴿إِنَّ اللَّهَ أَدْنَى الصَّبَا إِنْ تَأْتِي يَعْقُوبَ، بِرِيحِ يُوسُفَ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَهُ الْبَشِيرُ بِالْقَمِيصِ﴾ °° ﴿لَوْلَا  
أَنْ تَفْتَدُونَ﴾ (۹۴) لَوْلَا إِنْ تَقُولُوا أَنَّهُ شَيْخٌ قَدْ هَرَمَ وَ خَرَفَ وَ ذَهَبَ عَقْلُهُ ﴿قَالُوا تَاللَّهِ  
إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ قَدِيمٍ﴾ (۹۵) لَفِي خَطْئِكَ الْقَدِيمِ وَ حَبَّكَ الْاَعْمَى لِيُوسُفَ وَ اِعْتِقَادَكَ  
فِيهِ أَنَّهُ حَيٌّ يَرْزُقُ، وَ مَا نَظَنَ هَذَا اِلْاَضْلَالَ، وَ لَمْ يَرِيدُوا الضَّلَالَ عَنِ الدِّينِ ﴿فَلَمَّا إِنْ جَاءَ  
الْبَشِيرُ﴾ وَ هُوَ يَهُودًا ﴿الْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ﴾ طَرَحَ الْبَشِيرُ، الْقَمِيصَ عَلَى وَجْهِ يَعْقُوبَ ﴿فَارْتَدَتْ  
بَصِيرًا﴾ رَجَعَ بَصِيرًا بَعْدَ أَنْ كَانَ اَعْمَى، أَوْ قَوَى بَصْرَهُ بَعْدَ ضَعْفِهِ.

و ذكروا في شان هذا القميص، انه لما لقي نمرود الجبار ابراهيم في النار نزل اليه

جبرئیل بقمیص من الجتّه و البسه به، ثمّ كساه اسحاق و كساه اسحاق يعقوب، ثمّ جعله يعقوب في قصبه من فضة و علقها في عنق يوسف. فالقى في الجبّ و القميص في عنقه ﴿قال ألم اقل لكم انى اعلم من الله ما لا تعلمون﴾ (٩٦) انى اعلم انّ الله يصدّق رؤيا يوسف و يكشف الشّدائد عن انبيائه بالصّبر و كنتم لا تعلمون ذلك ﴿قالوا﴾ قال ابناؤه، اخوة يوسف: ﴿يا ابانا استغفر لنا ذنوبنا انا كنا خاطئين﴾ (٩٧) فيما فعلنا بيوسف؛ ﴿قال سوف استغفر لكم ربّى﴾ و عدهم الاستغفار وقت السّحر او ليله الجمعة؛ لانهما اوفى الاوقات للاجابة، او اخر الاستغفار ليعرف انهم، هل تابوا فى الحقيقة ام لا. او لما ذكرنا في الاشارات ﴿انه هو الغفور الرحيم﴾ (٩٨)



### ترجمه

و همين كه كاروان بيرون شد، پدرشان گفت: اگر تكذيب نكنيد من بوى يوسف احساس مى كنم. (٩٤) گفتند: به خدا كه تو در گمراهى ديرين خود هستى. (٩٥) و چون نويد رسان آمد و پيراهن به صورت وي افكند، بينا گشت، و گفت: به شما نگفتم كه من از خدا چيزها مى دانم كه شما نمى دانيد. (٩٦) گفتند: اى پدر! براى گناهان ما آمرزش بخواه كه ما خطاكار بوده ايم. (٩٧) گفت: براى شما از پروردگارم آمرزش خواهم خواست، كه او آمرزنده و مهربان است. (٩٨)

### اللغة والادب

﴿تفتنون﴾ بكسر النون عوضاً عن الياء فعل مضارع من باب التفعيل، أي تنسبونني الى الفند و هو ضعف العقل و فساد الرأي. اناني و مطالعات فرنگي اشارات و لطائف

١. عقل و دانش انسان در برابر دانستنی های جهان هستی، بسیار ناچیز و بی مقدار است، عمر انسان به قدری کوتاه است كه اگر تمامش را تنها صرف ورق زدن كتابهایی كه در یکی از علوم نوشته شده است بنماید، با اینکه كتابها حاضر و آماده و انسان هم از خواب و خوراكش دست بكشد، عمر تمام می شود و كتابها باقی می ماند. پس اگر عمر انسان، نسبت به يك علم و آن هم با چند فرض محال، چنین باشد، نسبت به تمام علوم چگونه خواهد بود؟ این نسبت به علومی است كه در كتابها نوشته شده و انسان تنها ورق



می زند نه آنکه بخواند و بداند، در صورتی که حقیقت علم، در سینه ها است و درسی و کتابی نیست، پس از این مقدمه انسان باور می کند که آنچه امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده<sup>۵۶</sup> و ابوعلی سینا آن را تأیید کرده است،<sup>۵۷</sup> و ما در مقدمه اصول کافی شرح داده ایم<sup>۵۸</sup>، درست است که انسان اگر سخنی را شنید که مخالف عقل سلیم نبود، نباید انکار کند. خاندان یعقوب چون سخن پیر دانا را نسبت به یوسف شنیدند، او را تسفیه کردند و به ضلالت نسبت دادند و سپس خجج و شرمنده گشتند.

۲. درباره اینکه یوسف به زودی از گناه برادران گذشت ولی یعقوب آنها را به آینده وعده داد. مفسرین سخنانی گفته اند، که با مبانی اخلاقی توافق ندارد؛ مثلاً برخی پیری و جوانی را در انجام حوائج دخیل دانسته،<sup>۵۹</sup> گفته اند: انسان باید حتی الامکان حاجت خود را از جوان طلب کند نه از پیر؛ ولی آنچه به نظر اینجانب می رسد و در تفسیری ندیده ام، اینست که برادران نسبت به یوسف ستم کرده بودند، و او از حق خود گذشت ولی یعقوب نمی توانست بدون رضایت یوسف از خدا برای آنها آمرزش خواهد، از این رو آنها را به آینده وعده داد تا از عفو یوسف نسبت به آنها آگاه گردد.

\*\*\*

خرج یعقوب و اهله من کنعان، فحثوا السیر فرحا و سرورا تسعه ایام الی مصر و قیل: «ان یوسف بعث مع البشیر، ماتی راحلة مع ما یحتاج الیه فی السفر». <sup>۶۰</sup> ثم لما دنا یعقوب من مصر تلقاه یوسف فی الجند و اهل مصر ﴿فلما دخلوا علی یوسف﴾ و هو فی عظمة الملك و ابته السلطان (آوی الیه ابویه) اعتنقهما و قبلهما و انزلهما عنده، قال اکثر المفسرین یعنی بابویه: اباه و خالته. <sup>۶۱</sup> لان امه كانت قد ماتت فی نفاسها باین یامین فتزوجها ابوه، فسمیت أمًا لقیامها مقام الامّ او لان الخالة أم كما ان العمّ اب. و قال بعضهم: «كانت امه حیة مصاحبه لایه». <sup>۶۲</sup> ﴿و قال ادخلوا مصر ان شاء الله آمین﴾ (۹۹) علی انفسکم و اموالکم، لا تخافون ابدا و آمین من القحط ما افاقه، و قیل: «آمین من ان یضربهم یوسف بالجرم السالف». <sup>۶۳</sup>

و الاستثناء یتعلّق بآمین او بقوله ادخلوا؛ لان یوسف، کان قد استقبلهم خارج مصر ثم دخلوا دار ملکه ﴿و رفع ابویه علی العرش﴾ اجلسهما علی سریر ملکه، اعظاما لهما ﴿و خرّوا له سجدا﴾ و کان سجودهم طاعة لله و شکرًا له لوجدانهم یوسف، و کان



سجودهم ايضا تحية ليوسف كسجود الملائكة لادم، و قيل: «كانت تحيتهم للملوك  
 بالسجود،<sup>٦٤</sup> و لم يكونوا نهوا عن السجود لغير الله في شريعتهم. ﴿وقال﴾ يوسف ﴿يا  
 ابت هذا تاويل رؤياي﴾ تفسير رؤياي التي رايتها ﴿من قبل﴾ حين رأى احد عشر كوكبا  
 والشمس والقمر له ساجدين و كان بين الرؤيا و تاويلها ثماني عشرة سنة و قيل: «اثنان  
 و عشرون سنة»<sup>٦٥</sup> و قيل: «اربعون سنة». <sup>٦٦</sup> ﴿قد جعلها رتي حقا﴾ صدقا في اليقظة ﴿وقد  
 احسن بي اذ اخرجني من السجن﴾ لم يذكر خروجه من الجب لثلاثا يتألم الاخوة و لانجاة  
 من مكر النسوة لثلاثا يشيع السوء و الفحشاء ﴿وجاء بكم من البدو﴾ البادية التي هلكت بها  
 مواشيكم في سنى الجذب و اسكنكم مصر العاصمة الخضرة الرائقة ﴿من بعد ان نزع  
 الشيطان بيني و بين اخوتي﴾ افسد بيننا و حرش و اغرى. نسب الفعل الى الشيطان لثلاثا  
 يستحي الاخوة، فان كل ذنب و ان وقع باغواء الشيطان الا ان العبد مختار في فعله و  
 تركه ﴿ان رتي لطيف لما يشاء﴾ يسهل لعباده العسير من امورهم؛ كما جمعنا بعد الفرقة و  
 انعم علينا بما ذكرت ﴿انه هو العليم﴾ بجميع الامور ﴿الحكيم﴾ (١٠٠) في كل التدابير.

#### ترجمه

و چون نزد يوسف شدند، پدر و مادرش را پیش خود جای داد و گفت: به مصر  
 در آئید، انشاء الله در امان باشید (٩٩) و پدر و مادر خویش را به تخت برنشانند، و همگی  
 سجده کتان به رو در افتادند، گفت: ای پدر! این تعبیر خواب پیشین من است که  
 پروردگارم آن را محقق کرد و به من نیکی نمود که از زندانم بیرون کرد، و شما را پس  
 از آن که شیطان میان من و برادرانم را به هم زد از صحرا بیاورد؛ که پروردگارم درباره  
 آنچه بخواهد دقیق و مهربانست و او دانا و فرزانه است. (١٠٠)

#### اللغة والادب

﴿أوى﴾: فعل ماضٍ من الافعال و أصله أوى یاوي من باب «ضرب». و أوي البيت:

نزل فيه و آواه البيت: أنزله فيه.

﴿العرش﴾: كرسيّ تدبير الملك.

﴿خروا﴾: فعل ماضٍ من «خرّ يخرّ» من باب «ضرب و نصر»: انكبوا على الارض.

﴿لطيف﴾: من اسماء الله سبحانه اي الرفيق بعباده و قيل: «العالم بدقائق الامور».



## اشارات و لطائف

از آیات فوق ۳ مطلب زیر استفاده می شود:

۱. چنانکه در اول سوره گفتیم، خوابی که یوسف در کنعان دید و پس از گذشت چند سال در مصر به حقیقت پیوست، وجود شعور مرموزی را که مافوق طبیعت و ماده می باشد ثابت می کند، و این وجود همان خداوند عالم، حی، مرید و مدرکی است که الهیون بدان معتقدند؛ طبیعی، اگر در مدت عمرش یکبار چنین خوابی ببیند، به حکم عقل مجبور به پذیرش خداوند است؛ زیرا آثار ماده به دنبال ماده، جاری است و محال است پیش از آتش، گرمی و نورش پیدا شود، پس اگر انسان امور گذشته را و یا اموری که در آینده محقق نشود در خواب ببیند، دلیل مدعای ما نمی شود.

۲. چون یوسف به برادران گفت ﴿لا تشریب علیکم الیوم﴾ بزرگواری و مناعت طبع وی اقتضا کرد که در سخنان خویش از طریق عادی محاوره، خارج شود تا کوچکترین کنایه و تعریضی به گناه برادرانش نکرده باشد. طریق عادی محاوره این است که چون در چاه انداختنش منشأ بلاهای دیگر شده و رحمت و لطف الهی را در بیرون آمدن از آنجا مشاهده کرده است، آن را ذکر کند، ولی چون این موضوع، کنایه ای به جرم برادران دارد، آن را مسکوت می گذارد و خروج از زندان را ذکر می کند، و همچنین از ذکر گرفتاریهایی که به تهمت زلیخا نسبت به وی گوشه دارد، اعراض می کند، زیرا بنا به نقل برخی از تواریخ، پس از فوت عزیز مصر، یوسف با زلیخا، ازدواج شرعی کرد، و جناب یوسف هیچگاه حاضر نیست به گناهان گذشته زوجه تائبه خویش، کنایه زند، و اگر خبر ازدواج درست نباشد ذکر آن تهمت ها، موجب اشاعه فحشاء می گردد.

۳. در روایت است که ظلم دیگران را نسبت به خود، فراموش کنید و همواره به یاد احسان و نعم الهی باشید.<sup>۶۷</sup> چنین کاری برای مردم عادی، بسیار مشکل، ولی برای جناب یوسف، بسیار ساده و آسان است. سخنش را با کلمه ﴿ری﴾ و ﴿احسن پی﴾ شروع می کند، و به ﴿لطیف و علیم و حکیم﴾ ختم می نماید و نسبت به زندان هم از بیرون آمدنش یاد می کند، نه از درون رفتن.

\*\*\*

روي ان يوسف اخذ بيد يعقوب و طاف به في خزائن الذهب والحلي والسلاح؛ فلما



ادخله خزائن القراطيس، قال: يا بني ما اغفلك؟ عندك هذه القراطيس و ما كتبت اليّ على ثمان مراحل. قال نهاني جبريل. قال: سله عن السبب؟ قال: انت أبسط اليه، فسأله، فقال: جبريل عليه السلام امرني الله بذلك لقولك ﴿و اخاف ان يأكله الذئب﴾ فهلا خفتني؟<sup>٦٨</sup> و روي: «ان يعقوب قال: ليوسف يا بني حدثني كيف صنع بك اخوتك؟ قال: يا ابا لا تسألني عن صنع اخوتي بي وسل عن صنع الله بي»<sup>٦٩</sup>. وروي «انه ولد ليوسف من راعيل، افرام و ميشا و رحمة امراه ايوب»<sup>٧٠</sup>. و ان يعقوب اقام معه اربعا و عشرين سنة و لمّا قربت وفاته اوصى اليه ان يدفنه بالشّام الى جنب ابيه اسحق، فمضى بنفسه و دفنه، ثمّ عاد الى مصر و عاش بعد ابيه ثلاثا و عشرين سنة فلما توفي تخاصم اهل مصر في دفنه، و كلّ احد يحبّ ان يدفن في محلّتهم، حتّى همّوا بالقتال فراوا انّ الاصلح ان يعملوا له صندوقا من مرمر و يجعلوا فيه و يدفنوه في التّيل، لتصل بركته الى كلّ احد، فدفن هناك الى ان بعث الله موسى، فاخرج عظامه من مصر و دفنها عند قبر ابيه و كان بيّنه و بين موسى اربعماه سنة.<sup>٧١</sup>

ثمّ لمّا اتمّ الله التّعمة على يوسف تاقت نفسه الكريمة الى ان يسأل الله تعالى ثواب الاخره فقال ﴿ربّ قد اتيتني من الملك﴾ اعطيتني بعض الملك و هو ملك مصر ﴿و علمتني من تاويل الاحاديث﴾ بعضا من تعبير الرؤيا ﴿فاطر السماوات الارض﴾ خالقهما و منشئهما لا على مثال سبق ﴿انت ولى﴾ ناصرى و مدبّرى ﴿في الدنيا والاخرة﴾ تتولّى اصلاح معاشي و معادي ﴿توفنى مسلما﴾ تبسّني على الايمان الى وقت الممات و امتني مسلما ﴿والحقنى بالصالحين﴾ (١٠١) باهل الجنّه من الانبياء و الاولياء و الصّديقين.

### ترجمه

پروردگارا، مرا این سلطنت دادی و تعبیر خواب به من آموختی، خالق آسمانها و زمین، تو در دنیا و آخرت سرپرست منی، مرا مسلمان بمران و با شایسته کاران، قرین فرما (١٠١).

### اللغة والادب

﴿فاطر﴾: اسم فاعل من الفطر و هو في اللّغة الشّقّ، يقال: فطر ناب البعير، اذا ابداء، ثمّ صار عبارة عن الایجاد. قال ابن عباس: كان معنى الفاطر، غير ظاهر لي حتّى احتكم اليّ اعرابيّان في بئر. فقال أحدهما: انا فطرتها، اي ابتدأت حفرها. و هو منصوب في



الآیه من وجهین: احدهما، علی الصفة لقوله ربّ والثاني، أن يكون منادی ثانياً.  
**﴿ولی﴾**: صفة مشبهة كشریف و غني، مضافة الى ياء المتكلم، بمعنى التصير والصدق.

### اشارات و لطائف

۱. در آداب دعا و حاجت خواستن از خداوند، روایت شده است که ابتدا خدا را به صفات جمالش بخوانید و شکر او را بجا آورید و حاجات مهم خود را یاد کنید و بیشتر حوائج آخرت را در نظر بگیرید که جاویدان و پایدار است. <sup>۷۲</sup> یوسف **﴿﴾** با جمله «ربّ قد آتینتی...» سپاس خدا می گزارد و با جمله «فاطر السماوات...» صفاتش را یاد می کند و در آخر، حسن عاقبت، همدمی با شایستگان را طلب می کند؛ که بهترین بهره انسان از زندگی همین است.

\*\*\*

**﴿ذلك﴾** الذي قصصت عليك من قصة يوسف يا محمد **﴿من انباء الغيب﴾** من جملة اخبار الغيب **﴿نوحيه اليك﴾** على لسان جبرئيل لتحريك قومك و يكون معجزة دالة على صدقك **﴿و ما كنت لديهم﴾** عند اولاد يعقوب **﴿اذ اجمعوا امرهم﴾** عزموا على القائه في البئر و اجتمعت آراؤهم عليه **﴿و هم يمكرون﴾** (۱۰۲) يحتانون في امر يوسف حتى جاؤوا اباه بقميصه ملطّخا بالدم؛ فاذا لم يكن **﴿لديهم﴾** ولا بين قوم لهم علم باحوال السلف ولا خالطهم، فليس علمه بذلك الا من طريق الوحي و هذا يستلزم الايمان به.

فلما لم يؤمن به اكثر من عاصره من الكفار، قال: **﴿و ما اكثر الناس و لو حرصت﴾** على هدايتهم و بالغت في ذلك **﴿بمؤمنين﴾**. (۱۰۳) لان حرص الداعي لا يغني شيئا اذا كان المدعو لا يجيب. **﴿و ما تسالهم عليه﴾** على تبليغ الرسالة **﴿من اجر﴾** من مال يعطونك، كما يساله اجبارهم **﴿ان هو﴾** القرآن او الحديث الذي حدثتهم به **﴿الا ذكر للعالمين﴾** (۱۰۴) موعظة و تذكيرا للخلق اجمعين، فلست بنذير لهم خاصة **﴿و كاتين من آية﴾** كم من حجة و دلالة **﴿في السماوات و الارض﴾** تدلّ على وحدانية الله تعالى، من سقف مرفوع بلا عمد ترونها مزّين بالكواكب النيرة و ما في الارض من جبالها و سهولها و بحارها و نباتها و حيوانها **﴿يمرون عليه﴾** على الآيات، يبصرونها غير متفكرين فيها و لملتفتين الى ما تدلّ عليه من وجود خالقها و علمه و قدرته و حكيمته **﴿و هم**



عنها معرضون ﴿١٠٥﴾

فأنهم نظروا إليها باعينها و أعينهم فقد أعرضوا عما هو الثمرة للنظر وهو الاعتبار و الاستدلال ﴿و ما يؤمن أكثرهم بالله الأوهم مشركون﴾ (١٠٦) يعبدون الاصنام ليقربوهم الى الله زلفى و يتخذون احبارهم اربابا من دون الله. و قيل المراد: «المشبهه». ٧٣ و قيل: «المنافقون» ٧٤ و قيل: «المراؤن». ٧٥ ولكن اللفظ عام يشمل كل من لم يعبد الله خالصا ﴿افامنوا ان تأتيهم غاشية من عذاب الله﴾ اي عقوبة تغشاهم و تنبسط عليهم ﴿او تأتيهم الساعة بغتة﴾ القيامة فجأة ﴿و هم لا يشعرون﴾ (١٠٧) باتيانها، قيل: «تهجم الصيحة بالناس و هم فى اسواقهم». ٧٦ و هذا كالتأكيد بقوله بغتة.

### ترجمه

این از خبرهای غیب است که به تو وحی می کنم هنگامی که تصمیم گرفته بودند و نیرنگ می کردند نزد ایشان نبودى. (١٠٢) و بیشتر مردم مؤمن نشوند، هر چه تو علاقمند و کوشا باشی. (١٠٣) تو برای پیغمبری از آنها مزدی طلب نمی کنی. قرآن تنها اندرزی برای جهانیان است. (١٠٤) بسا عبرتها که در آسمانها و زمین هست که بر آن می گذرند و از آن روی می گردانند (١٠٥) و بیشترشان به خدا ایمان نیاورند، جز آنکه مشرک باشند. (١٠٦) مگر ایمنی دارند از اینکه عذاب فراگیرنده خدا به آنها برسد یا قیامت، ناگهان در حال غفلتشان بر آنها درآید. (١٠٧)

### اللغة والادب

﴿حرصت﴾: فعل ماضى، مخاطب، مفرد، من الحرص و هو طلب الشئ باجتهاد فى اصابته.

﴿يمرون﴾: جمع المضارع، من المراء و المرور و هو المجاوزة عن الشئ باي عضو من الاعضاء. كما تقول: مررت يدي عليه و تقول: مررت بزيد، اي جاوزته بيدني و فى الآية بمعنى مجاوزة العين والجسم، اي يبصرون الآيات فى السماء و يمشون عليها فى الارض.

﴿غاشية﴾: اسم فاعل من الغشاية و هو التغطية و تأنيثه باعتبار العقوبة.



## اشارات و لطائف

۱. در وجه ارتباط این آیات به داستان یوسف، گفته اند: که کفار قریش و جماعتی از یهود به پیغمبر ﷺ عرض کردند که داستان جناب یوسف را با برادرانش برای ما نقل کن تا بتو ایمان آوریم. و خیال می کردند پیغمبر که درس نخوانده و استادی ندیده است نخواهد توانست ذکر کند، ولی چون این سوره با تفصیل و مطابق واقع در عین حال با کمال فصاحت و بلاغت و آمیخته با اندرز و عبرت نازل شد، بیشترشان ایمان نیاوردند و بر کفر خود اصرار ورزیدند، سپس این آیات نازل شد تا موجب تسلیت و دلداری پیغمبر اکرم ﷺ باشد. ۷۷

۲. هر آیه ای از قرآن که شأن نزول خاصی دارد، از لحاظ خطاب عام است، و برای اعتبار و بیدار باش جمیع افراد نازل شده است. اندرز بآمدن قیامت بطور ناگهان، نسبت به جمیع کفار و در همه قرون و اعصار است. تا وقتی که انسان از آغاز و انجام جهان اطلاع پیدا نکرده و خود را در برابر حوادث جهان هستی ضعیف و زبون می بیند، و از بیماری و مرگ خود نمی تواند جلوگیری کند. باید همواره این ترس را داشته باشد که آنچه پدید آورنده جهان و انسان گفته است و پیامبران و اوصیائشان بدان خبر داده اند، شاید راست باشد، و با خود گوید من که در برابر باد و باران و زلزله و طوفان و سرمای و گرمای این جهان همچون پر کاهی در و یا مانند حبایی بر روی دریا می باشم، مرا نرسد که خبری را که خالق جهان و محیط بر جمیع عوالم هستی گزارش می دهد انکار کنم.

۳. راجع به آیه ۱۰۵، امیرالمؤمنین ﷺ در نهج البلاغه توضیحی دارد و خلقت و زندگی را بدین گونه بیان می کند: «مورچه را بنگرید که با اندام ریز و شکل ظریفش که با نگاه سطحی بنظر نیاید و به فکر کسی نرسد، چگونه مسیر خود را می پیماید و بسوی روزیش می شتابد. دانه را به لانه اش می کشد و در تابستان برای زمستانش ذخیره می کند، خداوند بخشنده مهربان او را هم فراموش نکرده و از نصیبت محروم نداشته، گرچه میان سنگی خشک و بی حرکت باشد، اگر در مجاری خوراک و بالا و پایین و محتویات شکم و چشم و گوشی که در سرش قرار گرفته، تفکر کنی ترا از آفرینش، شگفت آید. و از بیان حالش درمانده گردی. بزرگست خدایی که او را بر دست و پایش به پاداشته و برستونهایش بنا نهاده». سپس نظری به درخت خرما می افکند و آفریننده آن سر به آسمان کشیده تنومند را همان آفریننده مورد خرد و ضعیف می داند. و در آخر می فرماید «وای بر کسانی که تقدیر



و تدبیر خداوند حکیم را انکار کردند» و در آخر خطبه ملخ و کبوتر و عقاب و شتر مرغ را مورد نظر قرار می دهد و در همه آنها تأمل و تفکر می کند و دقایق و لطائف خلقت را شرح می دهد<sup>۷۸</sup> و در کلمات قصارش می فرماید: «ما اکثر العبر و اقل الاعتبار»<sup>۷۹</sup>.

\*\*\*

﴿قل﴾ یا محمد للمشرکین ﴿هذه سبیلی﴾ الدعوة الّتی ادعوا الیها او الطّریقة الّتی انا علیها طریقی و سبّتی، ثمّ فسّر ذلك بقوله ﴿ادعوا الی الله علی بصیرة﴾ علی یقین و حجة قاطعة لا علی وجه الشّک و التقلید ﴿انا و من اتبعنی﴾ و یدعوکم ایضا الیها من آمن بی و اهتدی بهدّی ﴿و سبحان الله﴾ تنزیها لله عمّا اشركوا به. و تقدیره «و قل سبحان الله» او هی معترضه بین الکلامین ﴿و ما انا من المشرکین﴾ (۱۰۸) الّذین اتّخذوا مع الله ندّاً و کفوا و ولدنا. ﴿و ما ارسلنا من قبلك الا رجالاتنا﴾ لا ملائکة لانّ الاستفاضة منوطة بالمجانسة، هذا ردّ لقولهم لو شاء ربّنا لا نزل ملائکة، و هذا یدلّ علی انّ الله تعالی لم یبعث نبیا من الجنّ و لامن النّسوة ﴿نوحی الیهم﴾ علی لسان الملك كما نوحی الیک ﴿من اهل القری﴾ فلم یبعث نبیا من اهل البادية لغلبة الجفاء و القسوة علیهم ﴿افلّم یسیروا فی الارض﴾ والمراد المشرکون المنکرون لنبوته ﷺ ﴿فینظروا کیف کان عاقبة الّذین من قبلهم﴾ ینظروا الی مصارع الامم المکذّبین لرسلهم فیعتبروا بهم حتّی ینزعوا عن التّکذیب ﴿وللدار الاخرة خیر للّذین اتّقوا﴾ الشّک و المعاصی ﴿افلا تعقلون﴾ (۱۰۹) تستعملون عقولکم لتعرفوا ان الباقي خیر من الفانی.

### ترجمه

بگوراه من این است، از روی بصیرت دعوت خدا می کنم، من و هر که پیرو من است، خداوند منزّه است و من از مشرکان نیستم. (۱۰۸) پیش از تو نفرستاده ایم مگر مردانی از اهل قریه ها را که به آنها وحی می کرده ایم، چرا در زمین نمی گردند، تا بنگرند سرانجام کسانی که پیش از آنها بوده اند، چسان بوده است و سرای آخرت برای کسانی که پرهیزکاری کرده اند، بهتر است، چرا تعقل نمی کنند. (۱۰۹)

### اللغة و الادب

﴿سبیلی﴾ السبیل: الطّریق و هو المكان المهيأ للسلوك و دين الاسلام طريق يؤدى



الى الجنة و السبيل يذكر و يوئث

«سبحان الله» يستعمل مضافا، منصوبا، دائما. و نصبه لكونه مفعولا مطلقا لفعل محذوف، أي اسبح، و معناه تنزيه الله عمالا يليق بجنابه من النقائص والا نداد.

### اشارات و لطائف

۱. از کلمه «علی بصیره» استفاده می شود که رمز موفقیت پیغمبران الهی با عدم تجهیزات مادی، ایمان قاطع و یقین راسخ ایشان به پروردگار خویش و حقیقت دعوتشان می باشد. مردم چون از زمامداران و مدعیان دیگر، دروغ و خلاف بسیار می بینند و مشاهده می کنند که ایشان از فریادهای طرفداری از ستمدیدگان سود شخصی و حفظ مقام و موقعیت خودشان، نتیجه می گیرند، به مردمی که واقعا دلسوز و خیرخواه آنها باشند، معتقد می شوند، و او را از جان و دل دوست می دارند، ممکن است، نیرنگ بازان چند صباحی مردم را بفریبند و خود را خیرخواه جلوه دهند ولی آتیه نزدیک، حقیقت را روشن می کند، و مردم حتی نسبت به قبور ایشان مقدار علاقه خود را اظهار می کنند.

\*\*\*

ثم اخبر الله سبحانه عن حال الرّسل مع اممهم بانّه تعالى اخر العقاب عن المكذبين و امهلم «حتى اذا استيأس الرّسل» عن ايمانهم لانهم اكلهم في الكفر «و ظنوا انهم قد كذبوا» تيقن الرّسل انّ الذين آمنوا بهم كذبوهم و اخلفوهم، و قيل: المراد ظنّ الرّسل انهم قد كذبوا فيما وعدوا من التصرّف فا راد بالظنّ ما يخطر بالبال، شبه الوسوسة و حديث النفس، كما قال تعالى: «حتى يقول الرّسول و الذين آمنوا معه متي نصر الله» (البقره (۲): ۲۱۴).  
و قرء بتشديد الذال و المعنى انّ الرّسل، تيقنوا انّ قومهم كذبوهم تكذيبا عاما حتى انه لا يصلح واحد منهم «جاء هم» جاء الرّسل «نصرنا» بارسال العذاب على الكفار «فنجي من نشاء» من الانبياء و المؤمنون «ولا يرد باسنا» عذابنا «عن القوم المجرمين» (۱۱۰) المشركين المكذبين «لقد كان في قصصهم» يوسف و اخوته او الرّسل و اممهم «عبرة» فكرة و بصيرة، و هو ما ذكرنا في اول السّورة «لاولى الالباب» لذوى العقول «ما كان» هذا المقصود الذي انزل على محمّد ﷺ او القرآن جملة «حديثا يفترى» يختلق كذبا «ولكن تصديق الذي بين يديه» ولكن تصديق ما تقدمه من الكتب السماوية «و تفصيل كلّ شىء» بيان كلّ شىء يحتاج اليه «و هدى و رحمة» و دلالة و





نعمة ﴿لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (۱۱۱) لائهم المتتفعون به دون غيرهم .

### ترجمه

تا وقتی که پیغمبران نومید شدند و دانستند که به آنها دروغ گفته اند، یا تکذیب شده اند، نصرت ما به یاری ایشان آمد و هر کس را که خواستیم نجات پیدا کرد، و عذاب ما از بدکاران دفع نمی شود؛ (۱۱۰) در سرگذشت آنها برای خردمندان عبرتی هست، این، سخنی نیست که ساخته باشند، بلکه تصدیق کتابهایی است که پیش از آن بوده و توضیح همه چیز است با هدایت و رحمتی برای اهل ایمان (۱۱۱).

### اللغة والادب

﴿استیاس﴾: فعل ماضٍ من الاستفعال بمعنى المجرد اي یاس .

﴿باسنا﴾: الباس، شدة الامر على النفس و منه البؤس، اي الفقر و منه لا باس عليك .

﴿عبرة﴾: من الاعتبار و هو الاثعاظ و حقيقة العبور من الطرف المعلوم الى الطرف

المجهول، اي التأمل و التفكر .

### اشارات و لطائف

۱. از جمله ﴿فنجی من نشاء﴾ فهمیده می شود که آنچه میان مردم معروف است که به عنوان مثل سائر می گویند: عذاب خدا خشک و ترا با هم می سوزاند، صحیح نیست؛ زیرا مقصود از مثال این است که عذاب صالح و طالح را فرا می گیرد و مؤمن متقی با فاسق فاجر هر دو عذاب می بیند، در صورتی که آیه می فرماید: کسانی را که خواستیم نجات یافتند و مقتضای عدالت الهی هم همین است که بی گناه به جرم همسایگی با گنهکار کیفر، نبیند، مگر اینکه به گناه او راضی باشد یا او را کمک دهد و یا نهی از منکر نکند با وجود آنکه قدرت داشته باشد که در آن صورت همسایه هم نوعی گنهکار محسوب است. بشر، گاهی چنین مجازاتهای بیجا و ناروا را انجام می دهد، که علتش جهل او یا عدم قدرت بر تفکیک یا قساوت و خشونت اوست، و به زبان هم می گوید: «قد یؤخذ الجار بذنب الجار» ولی این صفات رذیله از ساحت خداوند متعال بدور است، و این مطلب را مؤیداتی دیگر از قرآن مجید است که به برخی از آنها اشاره می شود:

۱. ﴿ثم ننجی رسلنا والذین آمنوا كذلك حقا علينا ننج المؤمنین﴾ (یونس: ۱۰۳) آنگاه





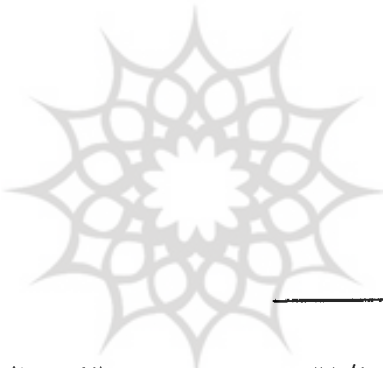
فرستادگان مان را و همچنین مؤمنان را نجات دهیم که نجات دادن مؤمنان به عهده ماست .

۲. ﴿ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنُرِي الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثْيًا﴾ (مریم: ۱۹) (۷۲) سپس کسانی را که تقوی پیشه کردند نجات دهیم و ستمگران در آن به زانو درآمده واگذاریم .

۳. ﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ﴾ (اعراف: ۷) (۱۶۵) و چون چیزهایی را که بدان اندرزشان داده بودند، به غفلت سپردند، کسانی را که از بدی منع می کردند، رهانیدیم .

۴. ﴿فَأَنجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ﴾ (اعراف: ۷) (۸۳) سپس او و خاندانش نجات دادیم بجز همسرش که از باقیمانندگان شد .

تم بحمدالله و حسن تیسیر . تفسیر سوره یوسف مع توضیح لغاته و تبیین لطائفه و اشاراته .



مأخذ:

۱. المنار، ج ۸/ ۳۳ و فی ظلال، ج ۱/ ۳۸ .
۲. مجمع البیان، ج ۵/ ۳۵۹ و درالمشور، ج ۴/ ۵ .
۳. بحار الانوار، ج ۷۴/ ۱۵۱ و التحفة السنية / ۴۷ .
۴. قرطبی، ج ۹/ ۱۴۰ و زاد المسیر، ج ۴/ ۱۵۱ .
۵. درالمشور، ج ۴/ ۵ .
۶. روح المعانی ج ۴/ ۲۲۵ .
۷. البرهان ج ۲/ ۲۴۳ و روح المعانی ج ۴/ ۲۲۵ .
۸. البرهان ج ۲/ ۲۴۳ و روح المعانی ج ۴/ ۲۲۵ .
۹. لیست هذه رواية بل ذکر: قبل حسنات ... فی بحار الانوار ج ۷۰/ ۳۱۶ و سفينة البحار ج ۵/ ۲۲۷ .
۱۰. روح المعانی، ج ۴/ ۲۲۶ و درالمشور، ج ۴/ ۱۰ و جامع البیان، ج ۱۲/ ۲۱۳ .
۱۱. تبيان، ج ۶/ ۱۱۴ .
۱۲. روح المعانی، ج ۴/ ۲۲۵ .
۱۳. الميزان، ج ۱۱/ ۱۰۳ .
۱۴. تفسیر الکبیر . ج ۱۸/ ۱۰۹ .
۱۵. مجمع البیان ج ۵/ ۳۹۶ .
۱۶. الميزان ج ۱۱/ ۱۷۲ .
۱۷. البرهان ج ۲/ ۲۵۴ .
۱۸. مجمع البیان ج ۵/ ۴۵۶ .
۱۹. عیون الحکم و المواعظ / ۴۳۶ .
۲۰. صحیح البخاری ج ۷/ ۸ .
۲۱. مجمع البیان ج ۵/ ۴۷۳ .
۲۲. مجمع البیان ج ۵/ ۴۷۴ .
۲۳. روح البیان ج ۴/ ۲۹۱ .
۲۴. بحار الانوار ج ۶۰/ ۶ و الموطا ج ۲/ ۹۲۸ .



٢٥. بحار الأنوار ج ٧/٦٠ و مجمع البيان ج ٥/٤٢٨ و تفسير الكبير ج ١٨/١٧٢ .
٢٦. مناقب آل أبي طالب ج ٣/١٥٥ و تفسير الكبير ج ١٨/١٧٢ .
٢٧. تفسير الكبير ج ١٨/١٧٣ .
٢٨. تفسير الكبير ج ١٨/١٧٣ .
٢٩. تفسير الكبير ج ١٨/١٧٣ و روح البيان ج ٤/٢٩٣ .
٣٠. روح البيان ج ٤/٢٩٨ .
٣١. تبيان ج ٦/١٧٠ و روح البيان ج ٤/٢٩٩ .
٣٢. تبيان ج ٦/١٧٠ .
٣٣. روح البيان ج ٤/٢٩٩ .
٣٤. تبيان ج ٦/١٧٠ .
٣٥. لم نعثر عليه .
٣٦. لم نعثر عليه .
٣٧. جوامع الجامع ج ٢/٢٣٣ .
٣٨. التبيان ج ٦/١٧٨ .
٣٩. البرهان ج ٢/٢٥٤ و تفسير القمى ج ١/٢٥٤ .
٤٠. تفسير الكبير ج ١٨/١٩٥ .
٤١. مجمع البيان ج ٥/٤٩٨ .
٤٢. النص والاجتهاد / ٢٩٤ و صحيح البخارى ج ٢/٨٥ .
٤٣. بحار الأنوار ج ٧٠/٢٦٦ و نهج البلاغه ، الحكمة / ٢٥٥ .
٤٤. مجمع البيان ج ٥/٤٦٦ .
٤٥. تفسير الكبير ج ١٨/٢٠١ .
٤٦. المصدر .
٤٧. تفسير الكبير ج ١٨/٢٠١ و مجمع البيان ج ٥/٤٤٦ .
٤٨. القرطبي ج ٩/٢٥٨ و در المشورج ج ٤/٣٤ .
٤٩. مجمع البيان ج ٥/٤٥٢ تفسير الكبير ج ١٨/٢٠٦ .
٥٠. مجمع البيان ج ٥/٤٥٢ تفسير الكبير ج ١٨/٢٠٦ .
٥١. تفسير الكبير ج ١٨/٢٠٧ .
٥٢. المصدر .
٥٣. تفسير الكبير ج ١٨/٢٠٧ و قرطبي ج ٩/٢٥٩ .
٥٤. تفسير الكبير ج ١٨/٢٠٧ و جوامع الجامع ج ٢/٢٣٩ .
٥٥. مجمع البيان ج ٥/٤٥٣ .
٥٦. نهج البلاغه / نامه ها ٣١ .
٥٧. لم نعثر عليه .
٥٨. شرح اصول كافي ج ١/١٣ .
٥٩. لم نعثر عليه .
٦٠. تفسير الكبير ج ١٨/٢١٠ .
٦١. قرطبي ج ٩/٢٦٣ و مجمع البيان ج ٥/٥١٢ .
٦٢. مجمع البيان ج ٥/٥١٢ و تفسير الكبير ج ١٨/٢١٠ .
٦٣. تفسير غريب القرآن / ٢٣٨ .
٦٤. مجمع البيان ج ٥/٥١٣ .
٦٥. مجمع البيان ج ٥/٥١٤ .
٦٦. مجمع البيان ج ٥/٥١٤ .
٦٧. لم نعثر عليه .
٦٨. تفسير الكبير ج ١٨/٢١٦ .
٦٩. مجمع البيان ج ٥/٥١٤ .
٧٠. بحار الأنوار ج ١٢/٢٨٢ و ج ١٠٨/١٥٥ .
٧١. تفسير الكبير ج ١٨/٢١٦ .
٧٢. لم نعثر عليه .
٧٣. مجمع البيان ج ٥/٥١٨ و تفسير الكبير ج ١٨/٢٢١ .
٧٤. مجمع البيان ج ٥/٥١٩ .
٧٥. در المشورج ج ٤/٣ .
٧٦. مجمع البيان ج ٥/٥١٩ .
٧٧. مجمع البيان ج ٥/٣٩٦ .
٧٨. نهج البلاغه ، الخطب ١٨٥ .
٧٩. نهج البلاغه ، الحكم ٢٩٧ .
٨٠. جامع البيان ، ج ١٣/١٠٩ .